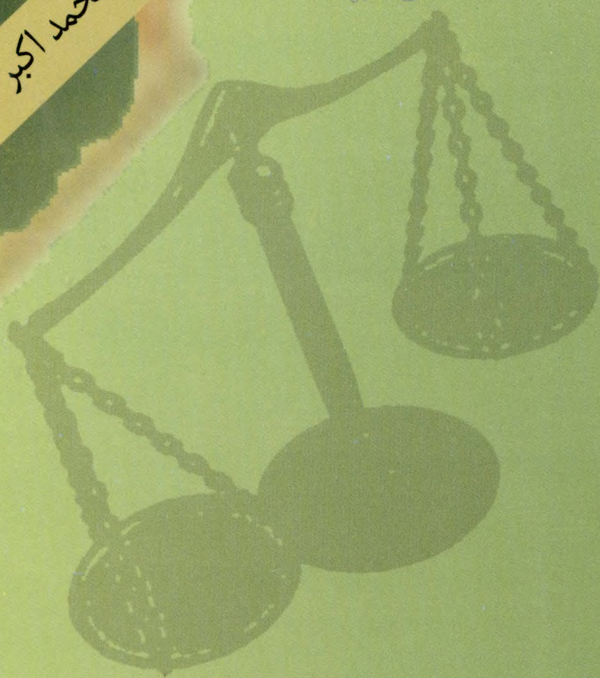
ترازوی طلایی

آسانترین طریقهٔ
فراگیری
عروض

محمد اکبر سنا غزنوی



به نام آن ذات اقدس که آدمی را با اعطای قوهٔ تفکر و بیان از دیگر مخلوقات امتیاز بخشید.

ترازوی طلایی

آسانترین طریقهٔ فراگیری عروض

انتشارات اندیشه

* ترازوی طلایی
* محمد اکبر سنا غزنوی
* چاپ اول
* یکهزار نسخه
* ۱۳۸۸ خورشیدی ، ۲۰۰۹ میلادی
کابل — افغانستان
* انتشارات اندیشه
جوی شیر، مارکیت کتابفروشی، کابل- افغانستان
شماره های تماس : ۰۷۷۸۱۲۴۵۵۳/۰۷۷۵۹۱۴۸۰۰
* تایپ، صفحه آرایی و طرح پشتی: آرش گلزاد (بهار گرافیک)
شمارهٔ تماس: ۰۷۰۰۲۶۷۰۳۴
ایمیل آدرس: arashgulzad@yahoo.com

اهداء

به آنانی که در راه شکوفایی ادب ملی و پاسداری
از آن تلاش می ورزند.

پیشگفتار

از کتاب وزن شعر فارسی:

حقیقت این است که در هر یک از زبانهای دنیا اگر شعری هست موزون است و شعر بی وزن یا منثور که اخیراً به گوشها می خورد از مختصات شعرای قرن نزده هم بوده مجدد خواهان زبانهای دیگر از ایشان اقتباس کرده اند؛ اما بحث در بارهٔ فایده‌گی و بی فایده‌گی وزن هم بحثی است که تازه‌گی ندارد.

در قرن هژدهم گروهی از ادیبان و نویسنده گان فرانسه بر ضد شعر قیام کردند و مرادشان از مخالفت با شعر مخالفت با وزن و قافیه بود.

این ادیبان وزن و قافیه را در شعر قیدِ بیهوده و زاید شمردند و برای اثبات عقیدهٔ خود دلیل آوردند که این قیود مانع افادهٔ مقصود است و شاعر برای رعایت وزن و قافیه ناچار باید قسمتي از مقاصد خود را ترک کند و بعضی کلمات زایدرا به ضرورت وزن و قافیه بیاورد ؛ حال آنکه اگر این قیود در میان نباشد، می توان مقصود را با سهولت و صراحت بیان کرد. حتی بعضی از نویسنده گان کار مخالفت با وزن و قافیه را به جایی رساندند که آن دو را مانند برده‌گی در فرانسه و جنگ تن به تن یاد گار وحشیگری نیاکان خود شمردند؛ اما بعد ها که شاعران بزرگ رمانتیک در فرانسه ظهور کردند و شعر موزون خوب سرودند، آوازهٔ این مخالفتها چندی خاموش شد.

در اواخر قرن نزدهم و اوایل قرن بیستم باز نهضت دیگری در شعر اروپا به وجود آمد و آن نهضت شعر آزاد بود. این بار شاعران خود علمدار این قیام شدند و مراد شان بر خلاف نوبت پیش مخالفت با وزن نبود؛ بلکه ایشان ادعا داشتند که اساس شعر و شاعری همان وزن است واز این حیث شعر با موسیقی پیوند خویشی دارد؛ اما حدود وقواعدی که در شعر رسمی برای وزن شمرده شده مانع از آن است که شاعر بتواند از این وسیله چنانچه شاید و باید استفاده کند؛ در نتیجه همین قید شعر رسمی یک نواخت و کسالت آور است؛ بنا بران شاعر باید آزاد باشدکه در هر مورد به تناسب معنای مقصود وزنی به دلخواه خود اختیار کند تا کلامش مؤثر شود و نظیر همان رابطهٔ دقیقی که میان لفظ و معنی هست میان معنی و آهنگ به وجود آید...

ازین گفتگو ها چنین نتیجه می گیریم که شعر از بدو پیدایش در نزد همه اقوام با وزن ملازمه داشته و دارد؛ و هرگز در هیچ زبانی سخن ناموزون شعر خوانده نمی شود؛ با این تفاوت که اعتبار وزن، همیشه نزد همه ملل یکسان نیست؛ چنانچه خواجه نصیرالدین توسی می گوید: «رسوم و عادت را در کار شعر مدخل عظیم است و به این سبب هر چه روزگاری یا نزدیک قومی مقبول است؛ در روز گار و یا نزدیک قومی دیگر مردود و منسوخ است.» ولتر شاعر و نویسندهٔ معروف فرانسوی گفتنی دارد سخت دلچسپ و مفید:«ایتالیای ها و انگلیس ها ممکن است از قافیه چشم بپوشند. هر زبانی صورت مشخص دارد. ما فرانسویها احتیاج اساسی داریم به این که صورت معینی در جای معینی تکرار شود تا شعر ما با نثر مشبه نگردد.»

فن عروض

تعریف:

عروض دانشی است که با فراگیری آن اوزان شعر شناخته می شود.

فایده و غرض عروض:

غرض از عروض دریافت کلام موزون از ناموزون است.

وزن:

در بارهٔ وزن و تعریف آن سخنان زیادی گفته شده است که ما درین جا به یاد کرد یکی از آنها که شادروان پرویز ناتل خانلری در کتاب وزن فارسی آورده است، بسنده می کنیم:

«وزن نوعی از تناسب است و تناسب کیفیتی است که از درک گونه‌یی وحدت در میان اجزای گوناگون پدید می آید. تناسب اگر در مکان واقع شود آن را قرینه می خوانند و اگر در زمان واقع شود، وزن نامیده می شود.

معنای عروض:

در بارهٔ معنای لغوی و اصطلاحی عروض، دانشمندان و پژوهشگران را سخن همسان نیست. عده یی آن را معروض علیه شعر می دانند و می گویند چون شعر به

خاطر دریافت موزون و ناموزون بودنش به این دانش عرضه می گردد آن را عروض نامیده اند.

دسته یی عروض را به معنای چوبی که قوام خیمه به آن استوار است دانسته و به مشابهت آن رکن آخر مصرع را که قوام شعر به آن وابسته است عروض خوانده اند وسپس به قرار تسمیهٔ جزء به اسم کل این فن را عروض گفته اند. گروهی هم عروض را از القاب مکهٔ مکرمه می دانند و برین باور اند که چون خلیل بن احمد به دریافت این فن در آن شهر مبارک دست یافته است، آن را تبرکاً به عروض نامگذاری کرده است. برخی نیز از آن جا که درعربی شتر توسن و سرکش به معنای عروض آمده است. برین گفته پافشاری دارند که این دانش ادبی را به خاطر آن عروض نامیده اند که شاعر باید برای دریافت آن زحمت بکشد؛ درست همانند کسانی که در رام ساختن شتر توسن و سرکش، دشواریها را تحمل می کنند.

از آن جا که بسیاری از اصطلاحات عروض از لوازم خیمه گرفته شده است، امکان درست بودن نظریهٔ دستهٔ دوم قوی تر به نظر می آید.

واضع عروض:

در بارهٔ واضع فن عروض پژوهشگران به اتفاق تمام باورمندی کامل دارند که خلیل بن احمد بصری(۱۰۰-۱۷۵ هـ) واضع این فن بوده است. تنها ابوریحان البیرونی(متوفی ۴۴۰ هـ) در پژوهشی که به آثار هندوان در سفر هایش با سلطان بزرگ محمود(رح) در هند انجام داده است، عقیده دارد که وضع این فن منشاء هندی دارد به این معنی که سالها قبل از خلیل بن احمد در شعر هندوستان نوعی از وزن موجود بوده است؛ ولی از آن جا که در آن زمان در بین هندوستان و دارالخلافهٔ

اسلامی هنوز ارتباطاتی به میان نیامده بود؛ اینکه خلیل ابن احمد در تدوین آن از اوزان هندی متأثر بوده باشد، بعید به نظر می رسد.

افزون بر آن پژوهشگران برین عقیده اند که در اشعار عربی اوزان شعر سالها قبل از احمد بن خلیل موجود بوده که شاعران به آن اوزان اشعار شان را می سرودند و خلیل بن احمد(رح) تنها کاری کرده این است که اوزان را از قبایل متعدد عرب جمع آوری و تدوین کرده است.

ارکان عروض:

ارکان عروض که به نامهای افاعیل و تفاعیل یاد می شود، هشت(۸) است؛ به قرار ذیل:

فعولن ـ فاعلن ـ مفاعیلن ـ فاعلاتن ـ مستفعلن ـ متفاعلن ـ مفاعلتن ـ مفعولات.

این ارکان از واژه های دو حرفی و سه حرفی ترکیب یافته اند و به اصطلاح اهل عروض به نامهای سبب و وتد یاد می شوند.

۱- سبب:

واژه های دو حرفی را گویند و به دو قسم است: یکی سبب خفیف و دیگر سبب ثقیل.

الف ـ سبب خفیف:

به واژه های گفته می شود که حرف دوم آن ساکن باشد؛ مانند: سر، بر، شب، گل، با، شد، بد و ...

ب ـ سبب ثقیل:واژه های را گویند که حرف دوم آن نیز حرکت داشته باشد؛ مثل: همه، رمه، زده، شبه و ...

نوت:

واول زبر(فتحه) که در دستور های سابق به نام(ه) مخفی یاد می‌شد، نشان دهندهٔ حرکت آخر واژه است؛ چون حرف نیست در وزن شمار نمی شود.

۲ـ وتد:

از واژه های سه حرفی عبارت بوده و آنهم بر دوقسم است:

الف ـ وتد مجموع یا مقرون:

هرگاه در واژه های سه حرفی حروف اول و دوم آن متحرک و حرف سوم آن ساکن باشد به نام وتد مجموع و یا وتد مقرون نامیده می شود؛ به حیث مثال در واژه های چمن، سمن، دهن، کمر شرر و ...

ب ـ وتد مفروق:

عبارت از واژه های است که حروف اول و سوم آن متحرک و حرف دوم آن ساکن باشد؛ مانند: لاله، ژاله، سود، بود و...

نوت: برخی از عروضیان واژه های چهار حرفی و پنج حرفی را به نامهای فاصله (ویا فاضله) صغرا و فاصلهٔ کبرا نیز یاد کرده اند؛ ولی به گفتهٔ بعضی از آنان از ان جا که مجموعی از سبب و وتد می باشد ذکر آن ضرور به نظر نمی آید، به حیث مثال:

در متفاعلن جزء نخست آن که چهار حرفی است از یک سبب ثقیل و یک سبب خفیف تشکیل یافته همچنان در جزء اخیر مفاعلتن دیده می شود که از یک سبب ثقیل و یک سبب خفیف ساخته شده است؛ همچنان در مستفعلن از دو سبب خفیف و یک وتد مجموع ترکیب گردیده است.

بحور:

بحور جمع بحر است و در زبان دری معنای دریا را می دهد و آن به منزلهٔ میزان یا ترازویی است که اشعار به آنها وزن می شود؛ و آن را به خاطر دو علت بحر نامیده اند. یکی آنکه چون در بحر انواع حیوان، نبات و اشیاء مانند ماهیها، پرنده‌گان دریایی، در، مرجان، صدف و سد ها حیوان و نبات دیگر پیدا می‌شود که دریافت تمام آنها برای انسان دشواری پیش می کند، در بحر های عروض نیز به علت تعدد زحافات برای طالبان این فن سرگردانی پیدا می شود و دیگر اینکه اگر کسی در بحر بیفتد برایش پریشانی دست می دهد و برای نجات خود تلاش مینماید، در بحر های عروض نیز دقت و تلاش در کار است.

بحوری که برای میزان اشعار عربی و دری و به تابعیت آنها برای اشعاری که در زبانهای پشتو، ترکی، ازبیکی و اردو سروده شده و می شوند، ۱۹ بحر است؛ به این قرار:

اول ـ بحوری که از تکرار افاعیل تشکیل می شود؛ به این گونه است:

۱-بحر کامل، از ۸ متفاعلن در یک بیت.

۲-بحر وافر، از ۸ مفاعلتن در یک بیت.

۳-بحر هزج، از ۸ مفاعیلن در یک بیت.

۴-بحر رجز، از ۸ مستفعلن در یک بیت.

۵-بحر رمل، از ۸ فاعلاتن در یک بیت.

۶-بحر متقارب، از ۸ فعولن در یک بیت.

۷-بحر متدارک، از۸ فاعلن در یک بیت.

دوم ـ بحوری که از ترکیب افاعیل شکل می گیرند؛ عبارتند از:

۱- بحر طویل، از ۴ فعولن مفاعیلن در یک بیت.

۲- بحر مدید، از ۴ فاعلاتن فاعلن در یک بیت.

۳- بحر بسیط، از ۴ مستفعلن فاعلن در یک بیت.

۴- بحر مضارع، از ۴ مفاعیلن فاعلاتن در یک بیت.

۵- بحر مجتث، از ۴ مستفعلن فاعلاتن در یک بیت.

۶- بحر منسرح، از ۴ مستفعلن مفعولات در یک بیت.

۷- بحر مقتضب، از ۴ مفعولات مستفعلن در یک بیت.

۸- بحر خفیف، از ۲ فاعلاتن مستفعلن فاعلاتن در یک بیت.

۹-بحر سریع، از ۲ مستفعلن مستفعلن مفعولات در یک بیت.

۱۰- بحر قریب، از ۲ مفاعیلن مفاعیلن فاعلاتن دریک بیت.

۱۱- بحر مشاکل، از ۲ فاعلاتن مفاعیلن مفاعیلن در یک بیت.

۱۲- بحر جدید، از ۲ فاعلاتن فاعلاتن مستفعلن در یک بیت.

از جملهٔ این ۱۹ بحر پنج بحر آن که عبارت اند از بحر کامل، بحر وافر، بحر طویل، بحر مدید و بحر بسیط مختص به شاعران عربی زبان بوده و دری زبانان به آنها کمتر توجه داشته اند. و علت آن درین امر نهفته است که زبان دری لطیف ترین زبان دنیاست و تنها همان اصطلاحات و واژه های را می پذیرد که دارای لطافت و آهنگ موزون باشد؛ و این پنج بحر یاد شده به خاطر ثقالت شان مورد بی پرداختی قرار گرفته اند و تنها عدهٔ معدودی از دری زبانان آنهم به خاطر اینکه در آن بحور نیز توان شنا کردن را دارند به سرایش شعر در آنها مبادرت ورزیده اند.

سه بحر اخیر که به نامهای بحر قزیب، بحر مشاکل و بحر جدید نامیده شده اند از اختراعات دری زبانان است و متباقی یازده بحر دیگر در بین سخنوران هر دو زبان مشترک می باشد.

بحور سالم و مزاحف

هر گاه در ارکان بحر ها که همان افاعیل و تفاعیل اند تغیرات واقع نشود به نام بحر سالم یاد می شوند که مثالهای آن گفته آمده است. و اگر در ارکان بحور دگرگونی صورت گیرد مزاحف نامیده می شود. مزاحف از زحاف گرفته شده و معنای دور شدن از اصل یک چیز را می دهد؛ و از آن جا که بحور به علت تغییری که در ارکان پیدا می شود از اصل خود که همان بحور سالم است دور می شود مزاحف خوانده می شوند.

قابل توجه!

برای راهیان آموزش فن عروض نخست از همه این لازم و ضروری است که بحر های نزده گانهٔ سالم را در اثر تکرار مداوم کاملاً به حافظه بسپارند.

بحور سالم با مثالهایی از اشعار دری:

۱-بحر کامل:

متفاعلن متفاعلن متفاعلن متفاعلن

متفاعلن متفاعلن متفاعلن متفاعلن

به خیال چشم که می زند قدح جنون دل تنگ ما
که هزار میکده می دود به رکاب گردش رنگ ما
همه عمر با تو قدح زدیم و نرفت رنج خمار ما
چه قیامتی که نمی رسی ز کنار ما به کنار ما

نه دلش ز رسم وفا گهی به غلط به سوی وفا رود
نه وفای او به دو سد جفا ز دل جفا کش ما رود

۲-بحر وافر:

مفاعلتن مفاعلتن مفاعلتن مفاعلتن
چه شد صنما که سوی کسی به چشم رضا نمی نگری
مفاعلتن مفاعلتن مفاعلتن مفاعلتن
ز رسم جفا نمی گذری به طریق وفا نمی سپری

۳-بحر هزج:

مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن
مرا مهر سیه چشمان ز سر بیرون نخواهد شد
مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن
قضای آسمان است این و دیگرگون نخواهد شد

***

الهی پارهٔ تمکین رم وحشی نگـــاهان را
به قدر آرزوی ما شکستی کج کلاهان را

***

ز عطر دامـن او بسترم رنـگ چـــمن دارد
عجب نبود که بوی گل دهد پیراهنم امشب

***

به مژگان سیه کردی هزاران رخنه در دینم
بیا کـز چشم بیمارت هــزاران درد برچینم

به کوی می فروشانش به جامی بر نمی گیرند
زهی سجاده و تقوا کــه یـک ساغر نمی ارزد

***

بــه زیـور هـا بیارایـنـد مـردم خوبرویـان را
تو سیمین تن چنان خوبی که زیور ها بیارایی

۴-بحر رجز:

مستفعلن مستفعلن مستفعلن مستفعلن
مستفعلن مستفعلن مستفعلن مستفعلن
آن کیست کز روی کرم با من وفا داری کند
بر جای بد کاری چو من یکدم نکو کاری کند

***

دنبـال اشـک افتـاده ام جـویم دل گـم کـرده را
کز خون توان برداشت پی نخجیر پیکان خورده را

***

دل را کی آن طاقت بود کز لعل جانان بگذرد
با یک جهان لب تشنگی از آب حیوان بگذرد

***

آفاق را گردیده ام مهر بتان ورزیده ام
بسیار خوبان دیده ام اما تو چیز دیگری

ای ساربان آهسته ران کارام جانم می رود

آن دل که با خود داشتم با دلستانم می رود

۵-بحر رمل:

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

شکل دل بردن کــه تو داری نباشد دلبـری را

خواب بندیهای چشمت کم بود جادو گری را

***

آن پــریرو از درم روزی فــراز آیـد نیاید

من همی خواهم که عمر رفته باز آید نیاید

***

هر کسی در پای گل دامن کشان با گلعذاری

من نشسته در نظر خاری و در دل خار خـاری

۶- بحر تقارب:

فعولن فعولن فعولن فعولن

فعولن فعولن فعولن فعولن

ز سودای چشم تو تا کام گیرم

دو عالم فروشم دو بادام گیرم

چو گل گشت دستارم آشفته به سر

زبس بـی رخ توجنون بـر سرم زد

۷-بحر متدارک:

فاعلن فاعلن فاعلن فاعلن

فاعلن فاعلن فاعلن فاعلن

حسن و لطف ترا بنده شده مهر و مه

خط و خال ترا مشک ختن خاک ره

۸-بحر طویل:

فعولن مفاعیلن فعولن مفاعیلن

فعولن مفاعیلن فعولن مفاعیلن

دلارام ما را اگــر به وعده وفا بودی

به نوعی بودی کاخر تسلای ما بودی

***

ببردی دل و جـانم به یک غمزه نـاگهان

نبردی که من دادم تو خود بی گناهی زان

۹-بحر مدید:

فاعلاتن فاعلن فاعلاتن فاعلن

فاعلاتن فاعلن فاعلاتن فاعلن

ای دل پر درد را لعل تو درمـان شده

خاک پایت بنده را چشمهٔ حیوان شده

بـاده بـر گیـر ای صـنم زود بـردار و بـزن

چند خواهی خورد غم دور کن از دل حزن

۱۰-بحر بسیط:

مستفعلن فاعلن مسفعلن فاعلن

مستفعلن فاعلن مستفعلن فاعلن

ای بـه وصالت دلم شـــادان ز دور فلك

هجر تو برخاطرم چون به جراحت نمک

***

از عشق آن بی وفا افتاده ام در بـلا

هرگز نگوید مرا بر خیز و یکدم بیا

۱۱-بحر مضارع:

مفاعیلن فاعلاتن مفاعیلن فاعلاتن

مفاعیلن فاعلاتن مفاعیلن فاعلاتن

سالم این بحر به زبان دری به صورت قطعی نیامده است؛ ولی مزاحف آن به کثرت وجود دارد.

۱۲-بحر مجتث:

مستفعلن فاعلاتن مستفعلن فاعلاتن

مستفعلن فاعلاتن مستفعلن فاعلاتن

درین بحر نیز در زبان دری اشعار به صورت سالم نیامده است و مزاحف آن به گونۀ مخبون دیده می شود.

۱۳-بحر منسرح:

مستفعلن مفعولات مستفعلن مفعولات

مستفعلن مفعولات مستفعلن مفعولات

این بحر هم در زبان دری به قسم سالم شعر ندارد؛ ولی مزاحف آن زیاد است.

۱۴-بحر مقتضب:

مفعولات مستفعلن مفعولات مستفعلن

مفعولات مستفعلن مفعولات مستفعلن

سالم آن در زبان دری قطعاً نیامده است.

۱۵-بحر خفیف:

فاعلاتن مستفعلن فاعلاتن

فاعلاتن مستفعلن فاعلاتن

در زبان دری به غیر از مزاحف آن رواج نیافته است.

۱۶-بحر سریع:

مستفعلن مستفعلن مفعولات

مستفعلن مستفعلن مفعولات

این بحر نیز در زبان دری سروده های به صورت سالم ندارد.

۱۷-بحر قریب:

مفاعیلن مفاعیلن فاعلاتن

مفاعیلن مفاعیلن فاعلاتن

سالم این بحر نه تنها بلکه مزاحف آن نیز در این زبان اندک است.

۱۸-بحر مشاکل:

فاعلاتن مفاعیلن مفاعیلن

فاعلاتن مفاعیلن مفاعیلن

اشعار درین بحر به صورت مزاحف سروده شده؛ ولی سالم آن دیده نشده است.

۱۹-بحر جدید:

فاعلاتن فاعلاتن مستفعلن

فاعلاتن فاعلاتن مستفعلن

مزاحف این بحر دیده شده؛ اما سالم آن به صورت قطعی به نظر نخورده است.

مسدسات و مربعات

برخی از آن بحر های سالم که ارکان آن مثمن است به گونه های مسدس(شش رکنی) و مربع(چهار رکنی) نیز آمده است که با ارایهٔ مثالهایی از اشعار دری ذیلاً عرضه می شود:

۱-بحر هزج مسدس سالم(۶ رکنی):

مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

قناعت گنج آباد است اگر دانی

ازو تـا مـی تـوانی رو نـگردانی

۲-بحر رجز مسدس سالم(۶ رکنی):

مستفعلن مستفعلن مستفعلن

مستفعلن مستفعلن مستفعلن

ساقی به عشرت کوش در دوران گل

مگـذار از کـف جـام تـا پایـان گـل

۳-بحر رمل مسدس سالم(۶ رکنی):

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

ای نگـارین روی دلبـــر زان مایی

رخ مکن پنهان چو اندر جان مایی

***

باز باغ از فر فروردین جــوان شد

گلستان چون روی یار دلستان شد

۴- بحر تقارب مسدس سالم(۶ رکنی):

ز درد جدایی چنانم

که از زنده‌گانی به جانم

۵- مربع سالم از بحر هزج:

دگر کردی روا باشد

دلم غمگین چرا باشد

مربع اخرب:

ای شمع همه لشکر

شایسته بتو چـــاکر

مربع محذوف:

بیا جـــانا کجایی

چرا زی ما نیایی

مربع سالم از بحر رجز:

ای بهتر از هر داوری

بکشای کارم را دری

و...

همانگونه که گفته آمد در بسیاری از این بحور، اشعار(۶)رکنی یعنی مسدس به گونهٔ مزاحف آن به کثرت موجود است.

نوت: عروضیان زبان دری در (۱۱) بحری که در اشعار هر دو زبان(دری و عربی) مشترک است تقلید و پیروی عام و تام نکرده؛ بلکه در آنها تصرف و نوآوری نموده اند؛ به حیث مثال:

بحر هزج به نزد شاعران عرب در دایرهٔ مفاعیلن(۶) بار است و در نزد دری زبانان در دایرهٔ مفاعیلن(۸) بار است. همین سان بحر رجز و بحر رمل در نزد عربها در دایرهٔ مستفعلن و فاعلاتن(۶) بار است؛ در حالی که دری زبانان را در آن دایره(۸) بار است و بحر مضارع در نزد عربها دو بار مفاعیلن فاعلاتن مفاعیلن است؛ در صورتی که در نزد دری زبانان دو بار مفاعیلن فاعلاتن مفاعیلن فاعلاتن می‌باشد.

مزاحف

همانگونه که قبلاً یاد آوری شده است، هرگاه در ارکان بحوری که همان افاعیل و تفاعیل اند تغییر و دگرگونی رخ دهد آن را به نام مزاحف یاد می کنند. مزاحف از زحاف گرفته شده که معنای دور شدن از اصل یک چیز را می دهد. و چون به خاطر تغییری که بحر از اصل خود دور می شود آنرا مزاحف می نامند؛ به حیث مثال: وقتی که مفاعیلن مفعول و متفاعلن مستفعلن شود آن را از مزاحف همان بحر ها می شمرند:

فروع افاعیل

پیش از اینکه وارد بحث در زحاف شویم بهتر است تا برخی از فروعات افاعیل عمده را که بیشترینه مورد استعمال دارند به شناسایی بگیریم.

اول ـ فروع مفاعیلن:

۱- مفاعیلان (مسبغ)

۲- مفاعلن (مقبوض)

۳- مفاعیل(به ضم ل مکفوف)

۴- مفعولن(اخرم)

۵- فاعلن(اشتر)

۶-فعولن(محذوف)

۷- مفاعیل(به سکون لام مقصور)

۸- فعول (به سکون لام) اهتم

۱۰- فاع(ازل)

۱۱- فع(ابتر)

۱۲- فاعلان(مقبوض مسبغ)

۱۳- مفعولان(اخرم مسبغ)

۱۴- مفعول(به ضم لام)(اخرب)

۱۵- فعولان(محذوف مسبغ)

دوم ـ فروع مستفعلن:

۱- مستفعلان(مذال)

۲- مفاعلن(مخبون)

۳- فعلن(به سکون عین)(محذوذ)

۴- مفاعلان(مخبون مذال)

۵- مفتعلن(مطوا)

۶- مفعول(مقطوع)

۷- مفتعلان(مطوای مذال)

۸- فعولن(مخلع)

۹- فعلتن(مخبون)

۱۰- فاعلن(مرفوع)

۱۱- فاعلان(مرفوع مذال)

۱۲- مفتعلان(مرفل)

سوم ـ فروع فاعلاتن:

۱- فاعلیان(مسبغ)

۲- فاعلات(به ضم ت)(مکفوف)

۳- فعلات(به کسر ع و ضم تا)(مشکول)

۴- فاعلان یا فاعلات(به سکون ن و ت)(مقصور)

۵- فعلان(به کسرع)(مخبون مقصور)

۶- فاعلن(محذوف)

۷- فعلن(به سکون ع)(ابتر)

۸- فعلاتن(به کسر ع)(مخبون)

۹- فعلان(به سکون ع)(مقطوع مسبغ)

۱۰-فعل(به حرکت ف وع)(مرفوع)

چهارم ـ فروع فعولن:

۱- فعولان(مسبغ)

۲- فعول (به سکون ل)(مقصور)

۳- فعل(به فتح ع و سکون ل)(محذوف)

۴-فعل(به سکون ع)(اخرم)

۵- فع (ابتر)

پنجم ـ فروع فاعلن:

۱- فعلن (به کسر ع)(مخبون)

۲- فعلن(به کسرع)(مقطوع)

۳- فعلان(مذال)

۴- فعل(به حرکت ع و سکون ل)(مخبون مقطوع)

۵- فع (محذوذ)

ششم ـ فروع مفعولات

۱- مفاعیل(به ضم ل)(مخبون)

۲- فاعلات(به ضم تا)(مطوا)

۳- فعلات (به کسر ع و سکون تا)(مخبون موقوف)

۴- مفاعیل (به سکون ل)(مخبون موقوف)

۵- فاعلات (به سکون تا)(مطوای موقوف)

۶- مفعولان(موقوف)

۷- فعلات(به ضم تا)(مخبول)

۸- فعولن (مخبون مکسوف)

۹- فعلن (به سکون ع)(اثلم مسبغ)

۱۰- مفعولن (مکسوف)

۱۱- فاع (مجذوع)

۱۲- مفعول (به ضم ل)(مرفوع)

۱۴- فع (منحور)

۱۵-فاعلن(مطوای مکسوف)

زحـافات

در بحور عروضی زحافاتی که وارد می شود تعداد آن به ۳۵ زحاف می رسد؛ ولی ما همان زحافهای را که بیشتر معمول و مروج است مورد بررسی قرار می دهیم.

ناگفته نماند که از ین ۳۵ زحاف ۲۲ زحاف آن از ساخته های عربها و ۱۳ زحاف آن از کارکرد های دری زبانان می باشد.

زحافاتی که بیشترینه کاربرد را در اشعار دری از ان خود کرده اند؛ عبارتند از:

۱- خبن:

خبن به معنای پنهان کردن و هم به معنای دوختن دامن به غرض کوتاه ساختن آن است؛ وبه اصطلاح عروضیان حذف حرف دوم سبب خفیف است، هنگامی که در آغاز رکن واقع شود. و در آن صورت فاعلاتن فعلاتن و فاعلن فعلن گردد؛ همچنان مستفعلن متفعلن می شود و به جایش مفاعلن و مفعولات معولات گردد و به عوضش فعولات آورند.

۲- اضمار:

در لغت به معنای لاغر ساختن اسپ است و در اصطلاح ساکن بودن حرف دوم سبب ثقیل را گویند که در رکن نخست واقع شود؛ چنانچه از متفاعلن متفاعلن(بهِ سکون تا) می شود و به جایش مستفعلن آورده می شود؛ زیرا عادت عروضیان چنین است که هر رکنی که نا مأنوس گردد آن را به یک رکن مانوس تبدیل می کنند.

۳- طی:

معنای لغوی طی راه پیمودن است و معنای اصطلاحی آن حذف حرفی است از سبب خفیف در صورتی که مقام چهارم را احراز کرده باشد. درین صورت

مستفعلن مستعلن می شود و به جایش مفتعلن می آورند و مفعولات مفعلات می گردد و به فاعلات تعویض می شود.

۴- قبض:

قبض به معنای به پنجه گرفتن و در تصرف آوردن است و به اصطلاح حذف حرف ساکن سبب خفیف است زمانی که در پنجم جای واقع شده باشد. به روی این اساس فعولن فعول(به ضم ل) و مفاعیلن مفاعلن می شود.

۵- قصر:

قصر کوتاه کردن را گویند و معنای اصطلاحی آن حذف حرفی از سبب خفیف است با اسکان حرف ماقبل آن، در صورتی که در پنجم یا در هفتم جای رکن واقع شده باشد. که در نتیجهٔ آن مفاعیلن مفاعیل (با سکون ل)، فعولن فعول(با سکون ل) و فاعلاتن فاعلات (با سکون تا) می گردد.

۶-کف:

کف در لغت به معنای باز داشتن از چیزی یا کاری است؛ ولی به اصطلاح فن عروض حذف یک حرف سبب خفیف است که هفتم جای واقع شده باشد و به اساس آن مفاعیلن مفاعیل (به ضم ل) و فاعلاتن فاعلات(به ضم تا) می شود.

۷- حذف:

حذف در لغت بر انداختن را گویند و از نگاه فن عروض اسقاط یعنی حذف سبب خفیف از آخر رکن است. پس فعولن فعو می شود و به جایش فعل(به کسرع) و مفاعیلن مفاعی می گردد و به عوضش فعولن آورده می شود و فاعلاتن فاعلا می‌شود و به فاعلن بدل می گردد.

۸- خرم(به سکون ر) :

خرم معنای شگافتن پرهٔ بینی را می دهد و در اصطلاح اهل عروض اسقاط حرف اول وتد مجموع است، در صورتی که در آغاز رکن واقع شده باشد؛ چنانچه مفاعیلن فاعیلن گردد و به مفعولن تبدیل شود. فعولن عولن شود و به فعلن(به سکون ع) عوض شود.

۹-کسف:

در لغت بریدن پاشنهٔ شتر را گویند و در اصطلاح فن عروض حذف حرف آخر وتد مفروق است؛ بدین گونه که مفعولات مفعولا می گردد و به جایش مفعولن آورده می شود.

۱۰- وقف:

وقف معنای ایست بودن را می دهد و از نگاه فن عروض اسکان حرف آخر وتد مفروق است؛ چنانچه مفعولات(با ضم ت) مفعولات(به سکون تا) می شود و به مفعولان بدل می گردد.

۱۱- قطع:

معنای وضعی قطع بریدن است و عروضیان حذف آخر وتد مجموع با اسکان حرف ماقبل آن را می‌نامند؛ چنانچه مستفعلن مستفعل می گردد و به جای آن مفعولن آورده می شود و متفاعلن متفاعل می گردد و به عوض آن فعلاتن آورده می شود. همین سان فاعلن فاعل می شود و به فعلن (به کسرع) تبدیل می گردد. ومقطوع فاعلاتن چنین است که نخست سبب خفیف را از آخرش حذف کنند و

سپس طبق قواعد معمول الف وتد مفروق را از آخرش بیندازند تا فاعل گردد و به عوض آن فعلن (به کسر ع) بیاورند.

۱۲- صلم:

صلم در لغت بریدن گوش را گویند و در اصطلاح اسقاط وتد مفروق است از رکن آخر که در نتیجهٔ آن مفعولات مفعو می گردد و عوض آن فعلن(به سکون) آورده می شود.

۱۳- ثلم:

ثلم به معنای رخنه نمودن است و در فن عروض همان خرم فعولن است که عولن می شود و به جایش فعلن را می نهند.

۱۴- خرب:

معنای لغوی آن خراب شدن است و مزاحف آن جمع خرم و کف است که آن حذف حروف اول و آخر مفاعیلن باشد که به فاعیل(به ضم ل) تبدیل شده و مفعول(با ضم ل) را عوضش می گذارند.

۱۵- شکل:

شکل به معنای پای بهایم را به ریسمان بستن وضع شده است و در اصطلاح جمع خبن و کف در فاعلاتن می باشد که فعلات (به ضم تا) باقی می ماند.

۱۶- شتر:

به معنای برگشتگی پلک چشم وضع شده است و عروضیان جمع خرم و قبض را گویند. به این معنی که حرف اول و پنجم مفاعیلن حذف گردیده فاعلن باقی می ماند.

۱۷- جدع:

جدع به معنای وضعی بریدن گوش، بینی و دست را گویند و به اصطلاح عروض انداختن هر دو سبب است از مفعولات با اسکان(تا) که لات باقی ماند و به جای آن فاع آورده می شود.

۱۸- اذاله:

در لغت دراز کردن دامن را گویند و در اصطلاح زیاده کردن حرف(ا) است در وتد مجموع وقتی که در آخر رکن واقع شده باشد و به این صورت مستفعلن، مستفعلان و متفاعلن، متفاعلان و فاعلن، فاعلان می شود.

۱۹- سبغ:

سبغ معنای بچه افگندن شتر را می دهد و آن زیاده کردن الف است در سبب خفیف که در آخر رکن باشد، پس مفاعیلن، مفاعیلان، فعولن ـ فعولان، فاعلاتن ـ فاعلاتان سپس فاعلیان می شود.

۲۰- نحر:

از رهگذر لغوی کشتن شتر و زخم بر سینه زدن را می گویند و در اصطلاح حذف(تا) و هر دو سبب است از مفعولات، چنانچه لا باقی ماند و به جای آن فع آورده می شود.

۲۱- خبل:

در لغت بریدن دست و پا را می گویند و به اصطلاح عبارت است از اجتماع خبن و طی؛ چنانچه از مستفعلن ـ متعلن گزیده و به جایش فعلتن آورده می شود و از مفعولات ـ معلات بماند و به فعلات تبدیل گردد.

۲۲- تشعیث:

تشعیث به معنای پراگنده کردن است وبه اصطلاح اهل عروض حذف یکی از دو متحرک است در وتد مجموع که در فاعلاتن ـ فالاتن یا فاعاتن شده و به مفعولن تبدیل می یابد.

۲۳- حذذ:

کوتاه شدن دست بوده و در این جا حذف وتد مجموع است از آخر رکن؛ بنابرین از مستفعلن مستف می ماند که به جایش فعلن (به سکون ع) می آورند و از فاعلن ـ فا می ماند و به فع تعویض می شود و از متفاعلن ـ متفا می ماند و به فعلن (به کسر ع) تبدیل می گردد.

۲۴- ثرم (به فتح ث و ر)

اصلاً به معنای شکستن دندان است و مفهوم عروضی آن عبارت است از اجتماع خرم و قبض؛ به این صورت که از فعولن چون حرفهای اول و پنجم آن حذف شود عول باقی می ماند و به فاع عوض می شود.

برخی از مرکبات جدید

۱- رفع:

معنای لغوی آن برداشتن است و در اصطلاح فن عروض اسقاط یک سبب خفیف است از بخشی که در آن دو سبب موجود باشد.پس از مستفلعن ـ تفعلن باقی می ماند و به جایش فاعلن می گذارند و از مفعولات ـ عولات و سپس مفعول می شود.

۲- هتم:

هتم شکستن دندان از بن را گویند و در اصطلاح عروضیان اجتماع حذف و قبض است؛ چنانچه از مفاعیلن حرف(ی) با اسکان ماقبل آن ولن از آخر حذف شود مفاع بماند و به جایش فعول آورده شود.

۳- جب:

جب به معنای خصی شدن است و در اصطلاح عروض حذف دو سبب از آخر مفاعیلن است که مفا می ماند و به فعل(به کسر«ع») تبدیل می شود.

۴- زلل:

زلل به معنای بی گوشتی ران و در اصطلاح اجتماع خرم و هتم می باشد. چون از مفاعیلن م و لن و ی با اسکان ماقبل آن بیفتد فاع بماند.

قابل توجه:

همانگوه که گفته آمد هرگاه در ارکان بحور تغییرات واقع شود آن را به نام مزاحف یاد می کنند. که اقسام و انواع آن طی ۲۸ ماده به معرفی گرفته شد که مزاحف هر کدام به نام خودشان یاد می شود؛ مانند: مخبون، مقطوع، مکفوف، مقصور، مطوا، مشکول، محذوف، مکسوف، مجدوع،منحور، مذال، مضمر، اخرب، اخرم، اشتر، اثلم، مسبغ، اصلم، مهتوم، اثرم و... یاد می شود.

سوالات

۱- عروض به چه نوع دانستنی گفته می شود؟

۲- ارکان عروض را نام بگیرید؟

۳- سبب را تعریف نموده، انواع آنرا با مثال بیان کنید.

۴- وتد را تعریف نموده اقسام آنرا نام بگیرید.

۵- درین بیت حکیم سنایی انواع سبب و وتد را معرفی کنید.

ملکا ذکر تو گویم که تو پاکی و خدایی

نروم جز به همان ره که توام راهنمایی

۶- در عروض چند بحر وجود دارد ، بحر های که مختص به شاعران عرب است نام بگیرید؟

۷- دری زبانان کدام بحر ها را ایجاد کرده اند نام بگیرید.

۸- افاعیل و تفاعیل را نام بگیرید

۹- بحور را گردان نموده به حافظهٔ خود بسپارید.

۱۰- مزاحف از چه گرفته شده و چه معنی را ارایه می کند؟

۱۱- در شعر ذیل سبب ثقیل و وتد مفروق را نشان بدهید.

لاله بر ژاله فرود آمده هنگام سحر

راست چون عارض گلگون عرق کردهٔ یار

۱۲- دری زبانان در بحر های که در بین اشعار هر دو زبان عربی و دری مشترک است چگونه تغییراتی را وارد کرده اند؛ بیان دارید.

۱۳- وتد را تعریف نموده انواع آن را نام بگیرید.

۱۴-زحافات چند است و چه اندازهٔ آن از طرف دری زبانان ساخته شده است.

تقطیع

چون تقطیع در یک بیت صورت میگیرد، برای سهولت در کار و آسانی فهم آن عروضیان واژۀ اول مصرع نخستین یک بیت را به نام صدر و واژۀ آخر آن را به نام عرض یاد می کنند؛ همچنان واژۀ نخست مصرع دوم را ابتدا و واژۀ آخر آن را ضرب می خوانند.

تقطیع در لغت به معنای قطعه قطعه کردن و پاره کردن است و به معنای اصطلاح فن عروض سنجیدن وزن اشعار است به میزان بحری که آن اشعار به آن بحر سروده شده است.

پس هر سرودۀ که به یکی از بحور و یا به یکی از مزاحف آن برابری و مطابقت داشته باشد آن کلام موزون است و در غیر آن ناموزون.

برای تحقیق این کار ابیات، جداجدا قطعه قطعه شده و هر پارۀ یا قطعۀ آن با ارکان عروضی طوری سنجیده می شود که حرف ساکن در برابر ساکن و متحرک در برابر متحرک قرار میگیرد.

پیش از آنکه مبحث تقطیع مورد پیگیری قرار گیرد، توجه درک و حفظ نکات آتی از اشد ضروریات است.

۱- در تقطیع حرکت محض و سکون در نظر گرفته می شود، نه فتحه، کسره و ضمه بودن (زبر، زیر و پیش)

۲- در تقطیع حروف ملفوظ اعتبار دارد نه حروفی که نوشته می شود؛ ولی خوانده نمی شود؛ مثلاً در واژه های خوان، خواست، خواهر و ... که حرف (و) محاسبه نمی شود.

۳- از اشباع (پر تلفظ شدن) کسره حرف ی و از اشباع ضمه حرف و پیدا می شود، بناءً دو حرف حساب می شوند.

۴- (آ)، الف ممدوده دو حرف حساب می شود.

۵- حروف مشدد دو حرف حساب می شود.

۶- (ا) وصل که در میان دو کلمه(واژه) واقع شود گاهی بنابر ضرورت، حرکتبش را به حرف ساکن ماقبل از خود می دهد، به حیث مثال:

درین شعر حضرت استاذ صوفی عبدالحق بیتاب استاذ سابق دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه کابل(متوفی ۱۳۴۷ خورشیدی) که گفته است:

ای شوخ چرا اینقدرت میل شراب است

تا مَی برسد پیش لب لعل تـو آب است

که برای آسانی فهم ذیلاً به تقطیع آن پرداخته می شود.

ای شوخ	چرا اینق	درت میل	شرابست
مفعول	مفاعیل	مفاعیل	مفاعیل
تا میب	رسد پیش	لب لعل	تآبست
مفعول	مفاعیل	مفاعیل	مفاعیل

و اگر (ا) آن به خاطر رعایت وزن تلفظ شود در تقطیع محاسبه می شود؛ به حیث مثال:

درین مصرع:

بود فریاد سیفی در غمت از دست تنهایی

که تقطیعش چنین است:

بود فریا	دسیفی در	غمت از دس	تتنهایی
مفاعیلن	مفاعیلن	مفاعیلن	مفاعیلن

۷- و عطف:

به آن(و) گفته می شود که دو کلمه (واژه) را در تحت یک حکم قرار دهند. هرگاه این (و) در کلام تلفظ نشود از وزن ساقط می گردد؛ به حیث مثال درین شعر مؤلف:

جان و دل در ره مژگان بلاجوی نهیم

عقل و دین در گرو نرگس مستانه کنیم

که (و) بیت یاد شده در وزن محاسبه نمی شود.

جان دل در	ره مژگا	نبلا جو	ینهیم
فاعلاتن	فعلاتن	فعلاتن	فعلات
عقل دین در	گروی نر	گس مستا	نکنیم

ب: و اگر (و) یاد شده تلفظ شود در تقطیع به یک حرف محاسبه می شود؛ مثلاً درین مصرع سیفی:

گل ومل می باید و دیدار یار

که چنین تقطیع می شود:

گل و مل می	باید و دی	دار یار
فاعلاتن	فاعلاتن	فاعلات

۸- **(و) بیان:** و آن عبارت از حرکت ضمه (پیش) ماقبل است و غالباً در محاسبه نمی آید؛ مانند واژه های دو، جو، تو(به ضمه) و... ؛ به حیث مثال:

منم که یک سرمویت به عالمی نفروشم

تویی که عاشق بیچاره را به هیچ فروشی

که (و) یاد شده در تقطیع به حساب نمی آید: توجه کنید:

منم که یک	سرمویت	به عالمی	نفروشم
مفاعلن	فعلاتن	مفاعلن	فعلاتن
تیی که عا	شق بیچا	ر را به هی	چفروشی

ولی هنگامی که در تلفظ آید و از وزن ساقط نمی شود؛ مثلاً درین مصرع:

آنِ خرام نازکو

که در تقطیع چنین است:

آن خرامی	ناز کو
فاعلاتن	فاعلن

۹- (و) اشمام و واو معدوله که در کلمه های خوان، خواهر، خواست، خواجه و... نوشته شده و تلفظ نمی شود از وزن ساقط می باشد؛ مثلاً:

خواب و خور خواجهٔ من خوش بود

که بدین صورت تقطیع می شود:

خابخری	خاجیی من	خش بود
مفتعلن	مفتعلن	فاعلن

هرگاه دریک واژه دو حرف ساکن پیوست بهم واقع شوند، قاعدهٔ تقطیع آن چنین است. اگر واژهٔ یاد شده در بین مصرع واقع شده باشد حرف ساکن دومی آن

متحرک می شود و اگر در آخر مصرع آمده باشد دو حرف ساکن محسوب می شود؛ به حیث مثال:

مثال اول ـ

شکر گویم بر خدای مهربان

آنکه باشد خالق کون ومکان

که در تقطیع چنین است:

شکر گویم	بر خدایی	مهربان
فاعلاتن	فاعلاتن	فاعلات

۱۱- هرگاه واژه به واول فتحه(ه محتفی) ختم شده باشد و مضاف قرار گیرد کسرهٔ اضافت به ی تبدیل می شود.

بخیهٔ کفشم اگر دندان نما شد عیب نیست

خنده دارد کفش ما بر هرزه گردیهای ما

که چنین تقطیع می شود:

بخیه یی کف	شم اگر دن	دانما شد	عیب نیست
فاعلاتن	فاعلاتن	فاعلاتن	فاعلات

واگر در حالت اضافت قرار نداشته باشد در وزن محاسبه نمی شود. به حیث مثال:

خنده بر زخم دلم زن که خدا روز ازل

لب پر خنده ترا داد و دل تنگ مرا

که در وقت تقطیع اینگونه محاسبه می شود:

خنده برزخ	مدلم زن	که خدا رو	ز ازل
فاعلاتن	فعلاتن	فعلاتن	فعلن

۱۲- ن ساکن که پس از (ا ـ و ـ ی)بیاید در وزن محاسبه نمی شود. با این تفاوت که اگر در آخر مصرع واقع شود حرف ساکن محسوب می شود؛ به حیث مثال:

مرا در بوتۀ تلقین چنان بگداخت کاندر من

نه شیطان ماند و وسواسش نه آدم ماند وعصیانش

که در هنگام تقطیع چنین می باشد:

مرا در بو	تی تلقی	چنان بگدا	خ کادر من
مفاعیلن	مفاعیلن	مفاعیلن	مفاعیلن
نه شیطان ما	دوسواسش	نه آدم ما	دعصیانش
مفاعیلن	مفاعیلن	مفاعیلن	مفاعیلن

۱۳- در واژه های که و چه که واول کسره(که در سابق ه مخفی نامیده می شد) در آن بکار رفته در صورتی که وزن ایجاب نماید (که به کی و چه و نه به نی) می تواند تبدیل شود. در غیر آن به حالت خود باقی میماند؛ به حیث مثال:

۱- چه، به ، چی:

مثال نخست:

چه می شود که شبی در کنار من باشی

انیس خاطر شب زنده دار من باشی

که چنین تقطیع می شود:

چه می شود	که شبی در	کنار من	باشی
مفاعلن	فعلاتن	مفاعلن	فعلن
انیس خا	طر شب زن	ده دار من	باشی
مفاعلن	فعلاتن	مفاعلن	فعلن

۲- نه یا نی :

مثال اول:

نـه از جمال تـو قطع نظر توان کردن

نه بر حریم وصالت گذر توان کردن

نه از جما	لتقطعی	نظرتوا	کردن
مفاعلن	فعلاتن	مفاعلن	فعلن
نه برحری	موصالت	گذرتوا	کردن
مفاعلن	فعلاتن	مفاعلن	فعلن

مثال دوم:

نی هوای باغ و نی سیر چمن دارم هوس

دیدن روی تو ای گل پیرهن دارم هوس

نی هوایی	باغ نی سی	ری چمن دا	رم هوس
فاعلاتن	فاعلاتن	فاعلاتن	فاعلن
دیدن رو	ی توای گل	پیرهن دا	رم هوس
فاعلاتن	فاعلاتن	فاعلاتن	فاعلن

۱۳- یک حرف متحرک مساوی به دو حرف ساکن می باشد.

۱۴- هرگاه در یک بیت واژه یی بیاید که سه حرف پی در پی آن ساکن باشد حرف سوم آن در وزن محاسبه نمی شود؛ به حیث مثال: در واژه های سوخت، گریخت، گوشت و ... به حیثت مثال:

سالها ز اتش حرمان دل ما سوخت سنا

تا شبی در دل آن شمع طرب خانه کنیم

که تقطیع آن چنین است:

سالها زا	تش حرما	دل ما سو	خسنا
فاعلاتن	فعلاتن	فعلاتن	فعلن
تا شبی در	دل آشم	عطربخا	نکنیم
فاعلاتن	فعلاتن	فعلاتن	فعلات

نوت: هر گاه در یک مصرع به فعلن و دیگرش به فعلات ختم شود از نگاه عروض کدام اشکالی ندارد. همچنان اگر یک مصرع به فعولن و دیگرش به مفاعیل پایان یابد نیز مشمول همان حکم است.

۱۵-هرگاه واژۀ که به (ه مخفی) یا واول زبر ختم شده باشد و در وسط یا آخر مصرع واقع شده باشد بنابر ضرورت شغر گاهگاهی در وزن به یک حرف محاسبه می شود.

اینک به تقطیع بحور سالم و مزاحف پرداخته می شود؛ به قرار ذیل:

بحر کامل:

میزان بحر کامل از ۸ بار متفاعلن در یک بیت عبارت می باشد؛ بدین گونه:

متفاعلن متفاعلن متفاعلن متفاعلن   متفاعلن متفاعلن متفاعلن متفاعلن

مثالهای از شعر دری سالم مثمن:

به صنوبر قد دلکشی اگر ای صبا گذری کنی

به هوای جان حزین من دل خسته را خبری کنی

که تقطیع آن بدین گونه می باشد:

به صنوبری	قددلکشی	اگر ی صبا	گذری کنی
متفاعلن	متفاعلن	متفاعلن	متفاعلن
به هوای جا	نحزین من	دل خسته را	خبری کنی
متفاعلن	متفاعلن	متفاعلن	متفاعلن

نه دلش ز رسم جفاگهی به غلط به سوی وفا رود

نه وفای او به دوسد جفا ز دل جفا کش ما رود

که چنین تقطیع می شود:

نه دلش ز رس	مجفا گهی	بغلط بسو	یوفا رود
متفاعلن	متفاعلن	متفاعلن	متفاعلن

به همین قیاس.

بحر کامل مضمر:

صنما خیالت را چه شد که به ما ندارد الفتی

خجلم ز داغت کز وفا به سرم گذارد منتی

که تقطیع آن چنین است:

صنما خیا	لت را چه شد	که بهماندا	رد الفتی
متفاعلن	مستفعلن	متفاعلن	مستفعلن

بحر وافر:

سالم بحر وافر با ۸ بار مفاعلتن در یک بیت تقطیع می شود:

مفاعلتن مفاعلتن مفاعلتن مفاعلتن   مفاعلتن مفاعلتن مفاعلتن مفاعلتن

و مسدس یا شش رکنی آن شش بار در هر بیت است.

مثال بحر وافر مسدس سالم:

بتا غم تو   برین دل من   بزد علمی

مفاعلتن   مفاعلتن   مفاعلتن

مثال بحر وافر مثمن سالم:

چه شد صنما که سوی کسی به چشم وفا نمی نگری

ز رسم جفا نمی گذری طریق وفا نمی سپری

که چنین تقطیع می شود:

چه شد صنما   که سوی کسی   به چشم وفا   نمی نگری

مفاعلتن   مفاعلتن   مفاعلتن   مفاعلتن

بحر مدید:

تقطع سالم ۸ رکنی یا مثمن این بحر از چهار بار فاعلاتن فاعلن و مسدس یا شش رکنی آن از شش بار صورت می گیرد؛ به این قرار:

فاعلاتن فاعلن فاعلاتن فاعلن   فاعلاتن فاعلن فاعلاتن فاعلن

مثال سالم مثمن از جامی رح:

دل ز هجرت ای صنم خون خود را می خورد

جان ز دستت ای پسر جامهٔ جان می درد

که بدین گونه تقطیع می شود:

دل ز هجرت	ای صنم	خون خد را	می خورد
فاعلاتن	فاعلن	فاعلاتن	فاعلن
جا ز دستت	ای پسر	جامیی جا	می درد
فاعلاتن	فاعلن	فاعلاتن	فاعلن

مثال دیگر:

ای دل پر درد را لعل تـو درمان شده

خاک پایت بنده را چشمهٔ حیوان شده

که تقطیع آن چنین صورت می گیرد:

ای دلی پر	درد را	لعل تو در	ما شده
فاعلاتن	فاعلن	فاعلاتن	فاعلن
خاک پایت	بند را	چشمیحی	واشده
فاعلاتن	فاعلن	فاعلاتن	فاعلن

مدید مخبون:

از میـــان و دهنش ناتوان یـک سر مو

زان نشان باز مده زین سخن هیچ مگو

که خبن در فاعلن رخ داده و تقطیعش چنین است:

از میانو	دهنش	ناتوایک	سرمو
فاعلاتن	فعلن	فاعلاتن	فعلن
زا نشابا	زمده	زی سخن هی	چمگو
فاعلاتن	فعلن	فاعلاتن	فعلن

نوت: عکس مدید چهار بار فاعلن فاعلاتن را عمیق نامیده اند. چون در دری معمول نیست از بحث آن صرف نظر شد.

بحر طویل:

سالم این بحر ۸ بار فعولن مفاعیلن در یک بیت و مسدس آن شش بار می‌باشد.

فعولن مفاعیلن فعولن مفاعیلن

فعولن مفاعیلن فعولن مفاعیلن

مثالهای از اشعار دری:

مثمن سالم:

دلارام ما را اگر به وعـــده وفا بودی

به نوعی بودی کاخر تسلای ما بودی

که بدین گونه تقطیع می شود:

دلارا	ممارا گز	به وعده	وفا بودی
فعولن	مفاعیلن	فعولن	مفاعیلن
به نوعی	بدی کاخر	تسلا	به مابودی
فعولن	مفاعیلن	فعولن	مفاعیلن

مثال دیگر از مثمن(سالم):

ببردی دل و جـانم به یـک غمزه نـاگهان

نبردی که من دادم تو خود بی گناهی زان

که تقطیع آن اینسان است:

ببردی	دلجانم	به یک غم	ز ناگهان
فعولن	مفاعیلن	فعولن	مفاعیلن
نبردی	کمن دادم	تخدبی	گناهی زان
فعولن	مفاعیلن	فعولن	مفاعیلن

بحر بسیط:

مثمن آن ۴ بار مستفعلن فاعلن در هر بیت می باشد، به این گونه:

مستفعلن فاعلن مستفعلن فاعلن   مستفعلن فاعلن مستفعلن فاعلن

مثالهایی از اشعار دری

مثمن سالم:

ای بـا وصالت دلـم شــادان ز دور فــلک

هجران تو بر خاطر چون بر جراحت نمک

که تقطیع آن چنین صورت می گیرد:

ای با وصا	لت دلم	شادا زدو	ری فلک
مستفعلن	فاعلن	مستفعلن	فاعلن

مثال دیگر از جامی(رح):

چون خار و خس روز و شب افتاده ام در رهت

باشـد کـه بـر حـال مـن افتـد نظـر ناگهـت

که این گونه تقطیع می شود:

چو خار خس	روز شب	افتاده ام	در رهت
مستعفلن	فاعلن	مستفعلن	فاعلن

باشد که بر	حال من	افتد نظر	ناگهت
مستعفلن	فاعلن	مستفعلن	فاعلن

بحر بسیط مزاحف(مخبون) از سعدی:

چهار بار مستفعلن فعلن

اشتر به شعر عرب در حالت است و طرب

گـر ذوق نیـست تـرا کـژ طبـع جـانوری

تقطیع آن چنین است:

اشتر به شع	رعرب	در حالتس	ت طرب
مستفعلن	فعلن	مستفعلن	فعلن
گر ذوق نی	سترا	گژطبع جا	نوری
مستفعلن	فعلن	مستفعلن	فعلن

همانگونه که گفته آمده است پنج بحری که در بالا از آن یاد کرد صورت گرفت مختص به شاعران عربی بوده و دری زبانان در آن کمتر شنا کرده اند به همین علت از آوردن مثالهای زیاد از آنها معذوریم.

۱۱ -بحری که در بین عربها و دری زبانان مشترک می باشند قرارآتی است:

۱- هزج:

معنای لغوی هزج آوازیست با ترنم خوش و از همین جهت شاعران عربی و دری زبانان هر دو در این بحر اشعار زیاد سروده اند. همانگونه که گفته آمد اجزای این بحر در هر مصرع چهار بار مفاعیلن است که مجموعاً در یک بیت ۸ مفاعیلن

می شود. در زبان پر بار دری مثمن، مسدس و مربع آن آمده است. این بحر۱۵ زحاف دارد که ما به شرح آن عدهٔ که معروف و مروج است می پردازیم؛ به قرار ذیل:

هزج مثمن سالم:

مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن   مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

مثالهایی از اشعار دری:

دلا وصف میان نـازک جانان مـن گفتی

نکو گفتی حدیثی از میان جان می گفتی

از سیفی

که تقطیع آن چنین است:

دلا وصفی	میانی نا	زکی جانا	نمن گفتی
مفاعیلن	مفاعیلن	مفاعیلن	مفاعیلن
نکو گفتی	حدیثی از	میانی جا	نمن گفتی
مفاعیلن	مفاعیلن	مفاعیلن	مفاعیلن

مثال دیگر:

نگارینا به صحرا شو که بستان حله می پـوشد

به شادی ارغوان با گل شراب وصل می نوشد

که به این گونه تقطیع می شود:

نگارینا	به صحرا شو	که بستاحل	لمی پوشد
مفاعیلن	مفاعیلن	مفاعیلن	مفاعیلن

به شادی ار　　غوا باگل　　شرابی وص　　لمی نوشد

مفاعیلن　　مفاعیلن　　مفاعیلن　　مفاعیلن

ابیات زیر نمونه های از هزج مثمن می باشند وباید به قسم تمرین مورد استفاده قرار گیرند.

مکن در جسم و جان منزل که این دون است و آن والا
قدم زین هر دو بیرون نه نه اینجا باش نی آن جا

سنایی

گهی در دل گهی در سر گهی در دیده جا دارد
غبار راه جولان تو با من کار ها دارد

بیدل

ز انداز پیامت لذت دیدار می جوشد
نهان می بود چشم انتظارای کاش در گوشم

***

به مژگان سیه کردی هزاران رخنه در دینم
بیا کز چشم بیمارت هزاران درد بر چینم

***

ز عطر دامن او بسترم رنگ چمن دارد
عجب نبود که بوی گل دهد پیراهنم امشب

***

دو روزی بیش ازین با یار در یک پیرهن بودم

کنون از هـر گلی بـاید کشیدن منت بـویش

***

بهار آمـد بیا تـا من به قـربان سرت گـردم

فدای عارض از برگ گل رنگین ترت گردم

هزج مسدس سالم:

مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن   مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

به این بیت توجه شود:

نگارینـا چـرا بـا مـن نمـی سـازی

به حسن خود چرا چندین همی نازی

که تقطیع آن چنین صورت می گیرد:

نگارینا	چرا با من	نمی سازی
مفاعیلن	مفاعیلن	مفاعیلن
به حسن خد	چرا چندی	همی نازی
مفاعیلن	مفاعیلن	مفاعیلن

هزج مربع(چهار رکنی) سالم:

ستم کردی روا بـاشد

دلم غمگین چرا باشد

که چنین تقطیع می شود:

ستم کردی	روا باشد	دلم غمگی	چرا باشد
مفاعیلن	مفاعیلن	مفاعیلن	مفاعیلن

اشعار مزاحف این بحر ازین قرار است:

۱-بحر هزج مثمن اخرب:

مفعول مفاعیلن مفعول مفاعیلن

مفعول مفاعیلن مفعول مفاعیلن

لعل لب او یکدم برحالم اگر خندد

تا حشر غبار من بـر آب گهر خندد

که تقطیع آن به این شکل است:

لعلیل	ب او یکدم	برحال	مگر خندد
مفعول	مفاعیلن	مفعول	مفاعیلن
تا حشر	غبار من	بر آب	گهر خندد
مفعول	مفاعیلن	مفعول	مفاعیلن

به این ابیات به حیث نمونه توجه شود:

خال لب او دارد از داغ دلم حرفی

افسانهٔ من گوید گیسوی پریشانش

***

غمنامهٔ عاشق را نا خوانده مکن پـــاره

بیچاره رقم کرده از خون جگر چیزی

دل باز به جوش آمد جانان که می آید

بیمار به هوش آمد درمان که می آیـد

بحر هزج مثمن مقبوض:

مفاعلن مفاعلن مفاعلن مفاعلن		مفاعلن مفاعلن مفاعلن مفاعلن

مثال:

دلم برون شد از غمت غمت از دل بیرون نشد

زبون شدم که بـود کو ز دست غـم زبون نشد

آنرا چنین باید تقطیع کرد:

دلم برو	شد ز غمت	غمت ز دل	برونشد
مفاعلن	مفاعلن	مفاعلن	مفاعلن

مثال دیگر:

دو زلـف تابـدار او بـه چـشم اشـکبار مـن

چو چشمه یی است کاندرو شنا کنند مارها

بحر هزج مثمن اشتر:

فاعلن مفاعیلن فاعلن مفاعیلن		فاعلن مفاعیلن فاعلن مفاعیلن

مثال:

سرو مــن دمی بنشین خــانه را گلستان کـــن

یک دو جام می درکش دور نوش گردان کن

که تقطیع آن چنین است:

سرو من	دمی بنشین	خانه را	گلستا کن
فاعلن	مفاعیلن	فاعلن	مفاعیلن
یک دجا	ممی در کش	دور نو	شگردان کن
فاعلن	مفاعیلن	فاعلن	مفاعیلن

مثال دیگر:

ساقیا بده جامی زان شراب روحانی

تادمی بیاسایم زیـن حیات جسمانی

***

دیدن وزخود رفتن طرز آشنایی ها

پیش آن صنم بودن عالم جدایی ها

***

سیدا چه می نالی وقت رفتن است امشب

لحظه یی بیا بنشین بـر رخش تماشا کـن

بحر هزج مثمن مسبغ:

مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلان   مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلان

به زاری می دهم جان و نمی پرسد مرا جانان

مسلمانی نمی دانـم کجا شـد ای مسلمانـــان

که تقطیع آن چنین صورت می گیرد:

به زاری می	دهم جانو	نمی پرسد	مراجانان
مفاعیلن	مفاعیلن	مفاعیلن	مفاعیلان

نوت: ن ساکن که در آخر مصرع پس از (ا ـ و، ی) بیاید حکم حرف ساکن را داشته حذف نمی شود.

بحر هزج مثمن مقصور:

مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیل   مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیل

مثال:

نگارینـا اگـر بـا مـن نـداری در دل آزار

به قول دشمنان ازمن چه گردی خیره و بیزار

که تقطیع آن چنین است:

نگارینا	اگر با من	نداری در	دلازار
مفاعلین	مفاعیلن	مفاعیلن	مفاعیل
به قول دش	منا از من	چه گردی خی	ر بیزار
مفاعلین	مفاعیلن	مفاعیلن	مفاعیل

آنگونه که دیده می‌شود در بیت بالا تنها در رکن اخیر مصرع که آنرا ضرب می گویند زحاف رخ داده است و در این شعر که ذیلاً ذکر می شود در تمام ارکان آن قصر واقع شده است.

زهی حـسن زهـی روی ز نـور زهـی نـار

زهی خال زهی خط زهی مور زهی مار

که این گونه تقطیع صورت می گیرد:

زهی حسن	زهی روی	زهی نور	زهی نار
مفاعیل	مفاعیل	مفاعیل	مفاعیل

زهی خال	زهی خط	زهی مور	زهی مار
مفاعیل	مفاعیل	مفاعیل	مفاعیل

بحر هزج مثمن اشتر سبغ:

فاعلن مفاعیلن فاعلن مفاعیلان فاعلن مفاعیلن فاعلن مفاعیلان

مثال:

آه بر در دونـــان آخر التجا بردیم

تشنه کام می مردیم آبرو میسر شد

که تقطیع آن چنین است:

آه بر	دری دونا	آخرل	تجا بردیم
فاعلن	مفاعیلن	فاعلن	مفاعیلان

نوت:

هر بیتی که در بحر هزج اشتر تقطیع شود در بحر مقتضب مطوی فاعلات مفعولن نیز تقطیع می شود؛ به حیث مثال:

در بحر هزج اشتر:

ساقیا بده جامی زان شراب روحانی

تا دمی بیاسایم زین حیات جسمانی

که تقطیع آن چنین است:

ساقیا	بده جامی	زاشرا	بروحانی
فاعلن	مفاعیلن	فاعلن	مفاعیلن
تادمی	بیاسایم	زی حیا	تجسمانی
فاعلن	مفاعیلن	فاعلن	مفاعیلن

در بحر مقتضب مطوی:

ساقیا ب	ده جامی	زاشراب	روحانی
فاعلات	مفعولن	فاعلات	مفعولن

هزج مثمن اخرب مکفوف مقصور:

مفعول مفاعیل مفاعیل مفاعیل مفعول مفاعیل مفاعیل مفاعیل

از سیفی:

تـا چند مـرا در غم او پند تـوان داد

چیزی که به جایی نرسد چند توان داد

که تقطیع آن به این صورت است:

تا چند	مرا درغ	م او پند	توا داد
مفعول	مفاعیل	مفاعیل	مفاعیل
چیزی که	به جایی نه	رسد چند	توا داد
مفعول	مفاعیل	مفاعیل	مفاعیل

مثال دیگر از غزالی:

شوری شده از خواب عدم دیده گشودیم

دیـدیم کـه باقیـست شـب فتنـه غنـودیم

نوت:

اگر آخر یک مصرع مفاعیل به سکون «ل» و آخر مصرع دوم فعولن باشد درست است.

به حیث مثال؛ در این شعر شیخ اجل:

ای مـرغ سحر عقش ز پروانه بیاموز

کان سوخته را جان شد و آواز نیامد

که چنین تقطیع می شود:

ای مرغ	سحر عشق	زپروانه	بیاموز
مفعول	مفاعیل	مفاعیل	مفاعیل
کاسوخ	ترا جاش	د آواز	نیامد
مفعول	مفاعیل	مفاعیل	فعولن

هزج مثمن اخرب محذوف:

مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن　　　مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن

مثال از سیفی:

ای شیـــخ مـــرا راه خـــرابـات نمودی

می خواست دلم باده کرامات نمودی

که تقطیع آن به این شکل است:

ای شیخ	مرا راه	خرابات	نمودی
مفعول	مفاعیل	مفاعیل	فعولن
می خاس	دلم باده	کرامات	نمودی
مفعول	مفاعیل	مفاعیل	فعولن

هزج مکفوف محذوف:

مفاعیل مفاعیل مفاعیل فعولن　　　مفاعیل مفاعیل مفاعیل فعولن

مثال:

مرا عشق دوتا کرد به هنگام جوانی

چرا باز نپرسی تو زحالم چو بدانی

که تقطیع آن به این صورت است:

مرا عشق	دوتا کرد	به هنگام	جوانی
مفاعیل	مفاعیل	مفاعیل	فعولن
چرا باز	نپرسیت	زحالم چ	بدانی
مفاعیل	مفاعیل	مفاعیل	فعولن

هزج مسدس مقصور:

مفاعیلن مفاعیلن مفاعیل مفاعیلن مفاعیلن مفاعیل

مثال:

شکست رنگ را هم اعتبار است

خزان در موسم خود نوبهار است

که تقطیع آن چنین است:

شکستی رن	گرا هم اع	تبار ست
مفاعیلن	مفاعیلن	مفاعیل
خزا درمو	سمی خدنو	بهارست
مفاعیلن	مفاعیلن	مفاعیل

بت من بعد ازین در پرده می باش

که کافر کــرده ای بسیار کس را

یوسف زلیخای جامی و طلسم حیرت بیدل در همین بحر سروده شده است.

هزج مسدس محذوف:

مفاعیلن مفاعیلن فعولن   مفاعیلن مفاعیلن فعولن

مثال:

مده ساقی دگر ساغر به دستم

کـــه از دور نگاه یـــار مستم

که اینگونه تقطیع می شود:

مده ساقی	دگر ساغر	به دستم
مفاعیلن	مفاعیلن	فعولن
که از دوری	نگاهی یا	رمستم

صبا و ابــر مــرواریـــد گستر

تو پنداری که نقاشند و زرگر

***

دمی در عشق رنـــج ما کشیدی

کرم کردی که زحمتها کشیدی

***

نمی خواهم به گلشن رفتنت را

کـــه بلبل دیـــدهٔ گلبـــاز دارد

***

مرا گفتی بیا قربان من شو

الهی من بـــه قربانت الهی

شیرین و خسرو نظامی و ویس و رامین اسعد گرگانی در همین وزن سروده شده است.

هزج مسدس اخرب مقبوض مقصور:

مفعول مفاعلن مفاعیل   مفعول مفاعلن مفاعیل

مثال:

گفتی لب مـــن چو انگبین است

خود گو مزه در کجای این است

که چنین تقطیع می شود:

گفتی ل	بمن چ ان	گبینست
مفعول	مفاعلن	مفاعیل
خد گوم	ز در کجا	ی اینست
مفعول	مفاعلن	مفاعیل

هزج مسدس اخرب مقبوض:

مفعول مفاعلن مفاعیلن   مفعول مفاعلن مفاعیلن

مثال:

گسترد بـــهار بـــر زمین دیبـــا

چون روی نگار شد چمن زیبا

که تقطیع آن به این صورت است:

گسترد	بهار بر	زمی دیبا
مفعول	مفاعلن	مفاعیلن

چو روی	نگارشد	چمن زیبا
مفعول	مفاعلن	مفاعیلن

هزج مسدس اخرب مقبوض محذوف:

مثال:

گر بـالش سر ز پـر نـدارم
یک پر غم خیر و شر ندارم

***

تا سرو قدت به بر گرفتم
از نخل مـراد بـر گرفتم

***

تا عشق پریرخان گزیـدم
از روز خوشی نشان ندیدم

که تقطیع درین وزن چنین صورت می گیرد:

تا عشق	پریرخا	گزیدم
مفعول	مفاعلن	فعولن
از روز	خشی نشا	ندیدم
مفعول	مفاعلن	فعولن

هزج مسدس مکفوف مقصور:

مفاعیل مفاعیل مفاعیل　　مفاعیل مفاعیل مفاعیل

مثال:

بتا خیز و بیار آن می خــوشبوی

که همرنگ بود با گل خد روی

که تقطیع آن چنین است:

بتاخیز	بیارام	ی خشبوی
مفاعیل	مفاعیل	مفاعیل
که همرنگ	بود باگ	ل خد روی
مفاعیل	مفاعیل	مفاعیل

هزج مسدس اخرم اشتر مقصور:

مفعولن فاعلن مفاعیل   مفعولن فاعلن مفاعیل

مثال:

سد بارم بیش اگر کشی زار

بر خیزم تــــا کشی دگر بار

چنین تقطیع می شود:

سد بارم	بیش گر	کشی زار
مفعولن	فاعلن	مفاعیل
بر خیزم	تا کشی	دگر بار
مفعولن	فاعلن	مفاعیل

اوزان رباعی:

بر ارباب دانش ادبی پوشیده نیست که رباعی که از اختراعات دری زبانان می باشد نیز از فروعات بحر هزج ساخته می شود و انواع رباعی به اعتبار زحاف بر

۲۴ وزن آمده که چندی از آن به حیث نمونه پیشکش حضور ادب دوستان و دانشجویان ادبی می شود.

۱-مفعول مفاعیل مفعولن فعول	اخرب مکفوف اخرم اهتم
۲-مفعول مفاعیلن مفاعیلن فع	اخرب مقبوض ابتر
۳-مفعول مفاعیل مفاعیل فعل	اخرب مکفوف مجبوب
۴-مفعول مفاعلن مفاعیلن فاع	اخرب مکفوف ازل
۵-مفعول مفاعیلن مفعولن فع	اخرب اخرم ابتر
۶-مفعول مفاعلن مفاعیل فعل	اخرب مقبوض مکفوف مجبوب
۷-مفعول مفاعیل مفاعیل فاع	اخرب اخرم ازل
۸-مفعول مفاعیلن مفعول فعل	اخرم اخرم مجبوب
۹-مفعول مفاعیلن مفعولن فاع	اخرب اخرم ازل
۱۰-معفول مفاعیل مفاعیل فعول	اخرب مکفوف اهتم
۱۱-مفعول مفاعلن مفاعیل فعول	اخرب مقبوض مکفوف آهتم
۱۲-مفعول مفاعلن مفاعیل فعل	اخرب مقبوض مکفوف مجبوب

نمونه یی چند از رباعیات طبع مؤلف:

ای روی تو شمع خاطر افروز مرا
هجر تو بلای خانمانسوز مرا
گویند که عید آمد و نوروز رسید
دور از تو نه عید است و نه نوروز مرا

یک باده ز لعل می پرستت نزدم
یک جام به دور چشم مستت نزدم
دیگر چه امیدم بود از دور سپهر
عید آمد و هم بوسه به دستت نزدم

***

دیوانهٔ چشم سرمه سای تو شدم
آشفتهٔ گیسوی رسای تو شدم
سد شکر که عید آمد و یکبار دگر
من کشتهٔ دست پر حنای تو شدم

***

امشب همه جا نوای ساز و طرب است
سد روز به گردش نرسد این چه شب است؟
مجلس همه سرگرم سرور است و طرب
ما گر نخروشیم و ننوشیم عجب است

بحر رجز:

رجز در لغت به معنای سرعت و اضطراب می باشد و عربها در جنگها و مفاخرت و ابراز مردانه گی درین بحر به سرایش شعر می پرداختند.

اشعاری که درین بحر سروده شده است مثمن، مسدس ، مربع و به گونهٔ تثنیه است که به ترتیب بر آنها وافی، مجزو، منطور و متهوک می گفتند ـ اما در زبان دری زیاده تر مثمن و مسدس آن معمول و مروج است.

زحافی که در این بحر واقع شده است پنج است که عبارتند از: خبن، طی، قطع، اذالت و ترفیل.

بحر رجز مثمن سالم(۸ رکنی):

ارکان و یا اجزای این بحر چنین است:

مستفعلن مستفعلن مستفعلن مستفعلن مستفعلن مستفعلن مستفعلن مستفعلن

مثال:

ای ساربان منزل مکن جز بر دیار یار من

تا یک زمان زاری کنم بر ربع و اطلال و دمن

که چنین تقطیع می شود:

ای ساربا	منزل مکن	جز بر دیا	ریار من
مستفعلن	مستفعلن	مستفعلن	مستفعلن
تایک زما	زاری کنم	بر ربع اط	لالو دمن
مستفعلن	مستفعلن	مستفعلن	مستفعلن

مثالهایی از اشعار دری در بحر رجز مثمن سالم:

تاکی غم دل گفتنم در خانه با دیوار ها

خواهم زد از بی طاقتی فریاد در بازار ها

***

آفاق را گردیده ام مهربتان ورزیده ام

بسیار خوبان دیده ام اما تو چیز دیگری

آن کیست کز روی کرم با من وفا داری کند

بر جای بدکاری چو من یکدم نکوکاری کند

***

باز آمد آن لیلا نسب سرشار یک عالم طرب

می از قدح تا کنج لبِ گل تا گریبان در بغل

***

در رفتن جــان از بـــدن گویند هــر نوع سخن

من خود به چشم خویشتن دیدم که جانم میرود

مسدس سالم(۶ رکنی)

مستفعلن مستفعلن مستفعلن مستفعلن مستفعلن مستفعلن

دل بر گرفت از من بتم یکباره گی

جاویـد مانــدم درین بیچاره گـــی

که تقطیع آن به این شکل است:

دل بر گرف	تز من بتم	یکبار گی
مستفعلن	مستفعلن	مستفعلن
جاوید ما	دم من دری	بیچاره گی
مستفعلن	مستفعلن	مستفعلن

مربع سالم (۴ رُکنی):

مستفعلن مستفعلن مستفعلن مستفعلن

ای بهتر از هر داوری بکشای کارم را دری

که تقطیع آن چنین است:

ای بهتر ز	هر داوری	بکشای کا	رم را دری
مستفعلن	مستفعلن	مستفعلن	مستفعلن

مزاحف بحر رجز:

۱- رجز مثمن مطوی:

مفتعلن مفتعلن مفتعلن مفتعلن مفتعلن مفتعلن مفتعلن مفتعلن

می شگفد گل به چمن هـا ز نسیم سحری

وه چه شود گر نفسی پهلوی ما باده خوری

که چنین تقطیع میگردد:

می شگفد	گل به چمن	ها ز نسی	می سحری
مفتعلن	مفتعلن	مفتعلن	مفتعلن
وه چه شود	گر نفسی	پهلوی ما	باده خوری
مفتعلن	مفتعلن	مفتعلن	مفتعلن

بحر رجز مثمن مخبون:

مفاعلن مفاعلن مفاعلن مفاعلن مفاعلن مفاعلن مفاعلن مفاعلن

مثال:

دو زلف تابدار او به چشم اشکبار من

چو چشمه یی است کاندرو شنا کنند مار ها

که در تقطیع چنین است:

دو زلف تا	بدار او	بچشم اش	کبار من
مفاعلن	مفاعلن	مفاعلن	مفاعلن
چ چشمه یس	تکندرو	شنا کنند	دمار ها
مفاعلن	مفاعلن	مفاعلن	مفاعلن

این وزن در وزن هزج مثمن مقبوض نیز تقطیع میشود.

رجز مثمن مطوای مخبون:

مفتعلن مفاعلن مفتعلن مفاعلن		مفتعلن مفاعلن مفتعلن مفاعلن

مثال:

باز خدنگ شوق زد عشق در آب و خاک ما

قطع حریف مست شد دامن چاک چاک ما

که تقطیع آن چنین است:

باز خدن	گشوق زد	عشق درا	بخاک ما
مفتعلن	مفاعلن	مفتعلن	مفاعلن
قطع حری	فمست شد	دامن چا	کچاک ما
مفتعلن	مفاعلن	مفتعلن	مفاعلن

و یا:

سرو چمان من چرا میل چمن نمی کند

همدم گل نمی شود یاد سمن نمی کند

بحر رجز مثمن مخبون مطوا:

ذرین زحاف جایهای ارکان تبدیل می شود:

مفاعلن مفتعلن مفاعلن مفتعلن   مفاعلن مفتعلن مفاعلن مفتعلن

فغان کنان هر سحری به کوی تو می گـذرم

چو نیست ره سوی توام بِه بام و در می نگرم

که به این شکل تقطیع می شود:

فغا کنا	هر سحری	به کوی تو	می گذرم
مفاعلن	مفتعلن	مفاعلن	مفتعلن
چو نیس ره	سوی توام	به بام ودر	می نگرم
مفاعلن	مفتعلن	مفاعلن	مفتعلن

بحر رجز مثمن مذال:

مستفعلن مستفعلن مستفعلن مستفعلان مستفعلن مستفعلن مستفعلن مستفعلان

مثال:

یارب چه شد کان ترک ما ترک محبان کرده است

آسوده گان وصـل را رنجـور هجـران کـرده اسـت

که تقطیع آن چنین است:

یارب چشد	کاترکما	ترک محب	باکرده است
مستفعلن	مستفعلن	مستفعلن	مستفعلان
آسوده گا	نی وصل را	رنجور هج	را کرده است
مستفعلن	مستفعلن	مستفعلن	مستفعلان

رجز مثمن مطوای مخبون مقطوع:

مفتعلن مفاعلن مفتعلن مفعولن   مفتعلن مفاعلن مفتعلن مفعولن

سرو نخوانمت که او نیست بدین رعنایی

مه نگویمت که مه نیست بـــدین زیبایی

که چنین تقطیع میگردد:

سرو نخا	نمت که او	نیس بدی	رعنایی
مفتعلن	مفاعلن	مفتعلن	مفعولن

رجز مسدس سالم:

مستفعلن مستفعلن مستفعلن مستفعلن مستفعلن مستفعلن

مثال:

ساقی به عشرت کوش در دوران گل

مگـذار از کـف جـام تـا پایـان گـل

که چنین تقطیع می شود:

ساقی بعش	رت کوش در	دوران گل
مستفعلن	مستفعلن	مستفعلن
مگذار از	کف جام تا	پایان گل
مستفعلن	مستفعلن	مستفعلن

رجز مسدس مخبون:

مفاعلن مفاعلن مفاعلن مفاعلن مفاعلن مفاعلن

مثال:

کنون که گردد از بهار خوش هوا

فزون شود به هر دل انــدرون صفا

تقطیع این وزن چنین است:

کنو که گر	دد زبها	رخش هوا
مفاعلن	مفاعلن	مفاعلن
فزوشود	بهر دلی	درو صفا
مفاعلن	مفاعلن	مفاعلن

این وزن با وزن هزج مسدس مقبوض یکی است؛ زیرا هنگامی که در بحر هزج زحاف قبض رخ دهد و آن عبارت از حذف حرف پنجم است، مفاعلن باقی می‌ماند.

رجز مسدس مطوا:

مفتعلن مفتعلن مفتعلن مفتعلن مفتعلن مفتعلن

مثال:

نیست مرا جز تو نگار دیگری

می نکنی هیچ بـه حالم نظری

که چنین تقطیع می شود:

نیس مرا	جز تنگا	ر دیگری
مفتعلن	مفتعلن	مفتعلن
می نکنی	هیچ بحا	لم نظری
مفتعلن	مفتعلن	مفتعلن

بحر رمل

رمل در لغت به معنای بافتن حصیر (بوریا) می باشد و به اصطلاح عروض بحری را گویند که در آن (۸) ۶ و یا ۴ بار فاعلاتن در یک بیت واقع شود؛ به اشکال مثمن، مسدس و مربع دیده شده است و مثمن سالم آن قرار آتی است:

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن   فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

زحافی که درین بحر رخ می دهد تعداد آن به ۱۴ می رسد؛ به این قرار:

کف، خبن، شکل، قصر، حذف، صلم، مستیعث، جحف، اسباغ، ربع، معاقبت، صدر، عجر و طرفان.

مثال:

باز در پوشید گیتی تازه و رنـگین قبایی

عالمی را کرد مشکین بوی زلف آشنایی

که اینگونه تقطیع می شود:

باز درپو	شید گیتی	تازه ورن	گی قبایی
فاعلاتن	فاعلاتن	فاعلاتن	فاعلاتن
عالمی را	کرد مشکی	بوی زلفی	آشنایی
فاعلاتن	فاعلاتن	فاعلاتن	فاعلاتن

و یا:

شکل دل بردن کـه تـو داری نباشـد دلبـری را

خواب بندیهای چشمت کم بود جادوگری را

رمل مسدس سالم:

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

مثال:

ای نــگارین روی دلبر زان مــایی

رخ مکن پنهان که اندر جان مایی

که تقطیع آن چنین است:

ای نگاری	روی دلبر	زان مایی
فاعلاتن	فاعلاتن	فاعلاتن
رخ مکن پن	ها که اندر	جان مایی
فاعلاتن	فاعلاتن	فاعلاتن

رمل مربع سالم:

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

مثال:

من همیشه مستمندم وز غم عشقت نژندم

که تقطیع آن به این شکل است:

من همیشه	مستمندم	وزغم عش	قت نژندم
فاعلاتن	فاعلاتن	فاعلاتن	فاعلاتن

زحافاتی که درین بحر صورت می گیرد؛ به قرار ذیل است:

۱- رمل مثمن مقصور:

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات

مثال:

هـر کجا بینم مهی با عاشق خود مهربـان

رفته از بی مهری یار خودم آتش به جان

که به این شکل تقطیع می شود:

هر کجابی	نم مهی با	عاشقی خد	مهربان
فاعلاتن	فاعلاتن	فاعلاتن	فاعلات
رفته از بی	مهریی یا	ریی خدم آ	تش به جان
فاعلاتن	فاعلاتن	فاعلاتن	فاعلات

گاهی به جای فاعلات فاعلان نیز می آورند؛ به حیث مثال:

ای بـــه استحقاق شاه شرع را قـــایم مقام

وز قدیم الدهر دنیا پیشوای خاص و عام

چند نمونهٔ دیگر:

اینکه می نالیم عرض شکوهٔ بی دردی است

ورنده از ما نالهٔ درد آشنایی بر نخاست

***

جامها کردم تهی در بزم مهرویان ولی

بادهٔ لبهای گلگونت به یک ساغر نبود

***

شب که چشم مست او داد من دیوانه داد

از نگاه سرخوشم سامان ســـد میخانه داد

دولت بی انتهای عشق را نـــازم کزان

سد شکوه سلطنت در بی نوایی یافتیم

۲-بحر رمل محذوف(مثمن):

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

مثال:

جبذا بزرمی کزو هردم دگرگون زیوری

آسمان بر عـالمی بندد زمین بـر کشوری

که چنین تقطیع می شود:

جبذا بز	می کزو هر	دم دگرگو	زیوری
فاعلاتن	فاعلاتن	فاعلاتن	فاعلن
آسمابر	عالمی بن	دد ز می بر	کشوری
فاعلاتن	فاعلاتن	فاعلاتن	فاعلن

مثالهای از اشعار:

هر کرا بینم سخن با او ز هر جا می کنم

تا کند ذکر تو سد تقریب پیدا می کنم

***

منکر آن قامتی زاهد دم از ایمان مـــزن

چون مسلمانی که انکار قیامت می کنی

***

گر فلک یک صبحدم با من گران گردد سرش

شـام بیـرون مـی روم چـون آفتـاب از کشورش

می کند انداز سرو قامتش دیـوانه ام

می رسد فیض جنون از عالم بالا مرا

۳-بحر رمل مثمن مخبون:

فعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلاتن

مثال:

شکرت را شـد اگـر چه سپه مور مـرتب

مگسی نیز نخواهم که کند سایه بران لب

که تقطیع آن این گونه صورت می گیرد:

شکرت را	شد اگر چه	سپهی موَ	ر مرتب
فعلاتن	فعلاتن	فعلاتن	فعلاتن
مگسی نی	ز نخاهم	که کند سا	یبرا لب
فعلاتن	فعلاتن	فعلاتن	فعلاتن

ملکا ذکر تو گویم که تو پاکی و خدایی

نروم جـز به همان ره که تـوام راهنمایی

که بیت یاد شده چنین تقطیع می شود:

ملکا ذک	رتگویم	که تپاکی	و خدایی
فعلاتن	فعلاتن	فعلاتن	فعلاتن
نروم جز	به همان ره	که ت ام را	هنمایی
فعلاتن	فعلاتن	فعلاتن	فعلاتن

رمل مثمن مسبوغ:

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلییان   فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلییان

مثال:

تابکی گریم به زاری همچو ابـر نوبهاران

از سر اندوه و حسرت در فراق گلعذاران

که تقطیع آن چنین است:

تابکی گر	یم بزاری	همچو ابری	نو بهاران
فاعلاتن	فاعلاتن	فاعلاتن	فاعلییان
از سری ان	دوه حسرت	در فراقی	گلعذاران
فاعلاتن	فاعلاتن	فاعلاتن	فاعلییان

رمل مثمن مشکول:

فعلات فاعلاتن فعلات فاعلاتن   فعلات فاعلاتن فعلات فاعلاتن

مثال:

قــدری بخند و از رخ قمری نمای مــا را

سخنی بگوی و از لب شکری نمای ما را

که به این شکل تقطیع می شود:

قدریب	خند از رخ	قمرین	مای ما را
فعلات	فاعلاتن	فعلات	فاعلاتن
سخنی ب	گوی و زلب	شکرین	مای ما را
فعلات	فاعلاتن	فعلات	فاعلاتن

رمل مثمن مشکول مسبغ:

فعلات فاعلاتن فعلات فاعلیبان فعلات فاعلاتن فعلات فاعلیبان

مثال:

منم و خیال بـازی شب و روز بـا جوانان

ز خط خوش تو با خود رقم خیال خوانان

که تقطیع آن به این شکل صورت می گیرد:

منموخ	یال بازی	شب روز	با جوانان
فعلات	فاعلاتن	فعلات	فاعلیبان
زخطی خ	شیتباخد	رقمی خ	یالخانان
فعلات	فاعلاتن	فعلات	فاعلیبان

رمل مثمن مخبون محذوف:

فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن

فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن

خوردن خون دل از چشم تر آمـوخته ام

خورده ام خون دل و این هنر آموخته ام

که چنین تقطیع می شود:

خردنی خو	ندل ازچش	متر امو	خته ام
فاعلاتن	فعلاتن	فعلاتن	فعلن
خرده ام خو	ندلوای	هنر امو	خته ام
فاعلاتن	فعلاتن	فعلاتن	فعلن

میروم تا به سراغ بت دیگر باشم
باز اگر سجده کنم پیش تو کافر باشم

***

کی تمنای تو از خاطر ناشاد رود
داغ عشق تو گلی نیست که از یاد رود

رمل مثمن مخبون مسبغ:

فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلییان	فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلییان

روزگاریست که در خاطرم آشوب فلان است
روزگارم چو سر زلف پریشانش از آن است

که چنین تقطیع می شود:

روزگاری	سکه در خا	طر ماشو	بفلانست
فاعلاتن	فعلاتن	فعلاتن	فعلییان
روزگارم	چسری زل	نپریشا	نشزانست
فاعلاتن	فعلاتن	فعلاتن	فعلییان

بحر رمل مثمن مخبون مقصور:

فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلات	فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلات

بیدلان چند خیال گل و شمشاد کنید
خون شوید آن همه کز خود چمن ایجاد کنید

***

باز از نو خم ابروی کسی در نظر است
سلخ ماه دگر و غرهٔ ماه دگر است

چارهٔ هجر تو سازم به وصال دگران

آه تا چند کشم بی تو محال دگران

که تقطیع آن چنین است:

چاریی هج	رتسازم	بوصالی	دگران
فاعلاتن	فعلاتن	فعلاتن	فعلات
آه تا چن	د کشم بی	تمحالی	دگران
فاعلاتن	فعلاتن	فعلاتن	فعلات

رمل مثمن مخبون مقطوع مسبغ:

فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلان   فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلان

پیش از ین گرچه به بویت رخ گل می دیدیم

چــون گــل روی تــو دیــدیم ازو وا چیــدیم

که به این شکل تقطیع می شود:

پیشزی گر	چببویت	رخ گل می	دیدیم
فاعلاتن	فعلاتن	فعلاتن	فعلان
چو گلی رو	یتدیدی	م ازو وا	چیدیم
فاعلاتن	فعلاتن	فعلاتن	فعلان

رمل مثمن مخبون مقطوع:

فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن   فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن

ای خدا آگهی از حال من زارش ده

یعنی اندک خبری زین غم بسیارش ده

که تقطیع آن چنین است:

ای خداآ	گهی از حا	لمن زا	رش ده
فاعلاتن	فعلاتن	فعلاتن	فعلن
یعن یند ک	خبری زی	غم بسیا	رش ده
فاعلاتن	فعلاتن	فعلاتن	فعلن

رمل مثمن مشکول:

فعلات فاعلاتن فعلات فاعلاتن فعلات فاعلاتن فعلات فاعلاتن

مثال:

چه خوش است پیش زلفت سرشکوه باز کردن

گله های روز هجران به شب دراز کردن

که چنین تقطیع می شود:

چه خشست	پیش زلفت	سر شکوه	باز کردن
فعلات	فاعلاتن	فعلات	فاعلاتن
گله های	روز هجرا	به شبی د	راز کردن
فعلات	فاعلاتن	فعلات	فاعلاتن

همه کس کشیده محمل به جناب کبریایت

من و خجلت سجودی که نکردم از برایت

بحر رمل مسدس مقصور:

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

مثال:

روز ها گر رفت گور و بـاک نیست

تو بمان ای آنکه چون تو پاک نیست

که تقطیع آن به این شکل است:

روز ها گر	رفت گور و	باک نیس
فاعلاتن	فاعلاتن	فاعلاتن
تو بما ای	آ که چو تو	پاک نیس
فاعلاتن	فاعلاتن	فاعلاتن

مثنوی حضرت خداوندگار بلخ مولانا جلال الدین قدس الله اسراره در همین بحر سروده شده است.

رمل مسدس محذوف:

فاعلاتن فاعلاتن فاعلن   فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

مثال از سیفی:

گفت زاهد از بهشتم ده خبر

گفتمش زنهار نام ده مبر

که چنین تقطیع می شود:

گفت زاهد	از بهشتم	ده خبر
فاعلاتن	فاعلاتن	فاعلن
گفتمش زن	هار نامی	ده مبر
فاعلاتن	فاعلاتن	فاعلن

ای زمین آن قامت رعنا نگر

زیر پای کیستی بالا نــــگر

رمل مسدس مخبون مقصور:

فاعلاتن فعلاتن فعلات   فاعلاتن فعلاتن فعلات

مثال:

شـکرین لعل تـو کان نمکَ است

گر چه شکر نه مکان نمک است

که تقطیع آن به این صورت است:

شککری لع	لت کانی	نمکست
فاعلاتن	فعلاتن	فعلات
گر چه شک کر	نمکانی	نمکست
فاعلاتن	فعلاتن	فعلات

رمل مسدس مخبون محذوف:

فاعلاتن فعلاتن فعلن   فاعلاتن فعلاتن فعلن

مثال:

گر سخن زان لب چون نوش شود

پسته را خنده فراموش شود

که چنین تقطیع می شود:

گر سخن زا	لب چونو	ششود
فاعلاتن	فعلاتن	فعلن

پسته را خن ده فرامو ششود

فاعلاتن فعلاتن فعلن

ای گــل محفل اغیار چرا

می زنی اینقدرم خار چرا

رمل مسدس مخبون مقطوع:

فاعلاتن فعلاتن فعلن فاعلاتن فعلاتن فعلن

مردمی نرگس او می داند

جادویی غمزهٔ او می داند

که تقطیع آن چنین است:

مردمی نر گس او می داند

فاعلاتن فعلاتن فعلن

جادیی غم زه او می داند

فاعلاتن فعلاتن فعلن

رمل مسدس مخبون مذال:

فاعلاتن فعلاتن فعلان فاعلاتن فعلاتن فعلان

ای که روی تو حیات جانست

دیده جایت شد و جای آنست

که تقطیع آن چنین است:

ای که رویی تحیاتی جانست

فاعلاتن فعلاتن فعلان

دید جایت	شد جایی	آنست
فاعلاتن	فعلاتن	فعلان

بحر تقارب

وزن اشعار در مثمن سالم درین بار (۸) بار فعولن دریک بیت است؛ به این گونه:

فعولن فعولن فعولن فعولن   فعولن فعولن فعولن فعولن

مثال:

اگر سرو من در چمن جا بگیرد

عجب باشد ار سرو بالا بگیرد

که تقطیعش چنین است:

اگر سر	و من در	چمن جا	بگیرد
فعولن	فعولن	فعولن	فعولن
عجب با	شد ر سر	و بالا	بگیرد
فعولن	فعولن	فعولن	فعولن

مثالهایی از شعر دری:

چو گل گشت دستارم آشفته بر سر

ز بس بی رخ او جنون بـــر سرم زد

***

غمت در نهـانخانهٔ دل نشیـــند

به نازی که لیلی به محمل نشیند

***

کباب وصالم خراب است حالم

ز غم چون نالم فغان از جدایی

***

ز دست عزیزان وطـن می گـذارم

وطن گر عزیزاست من می گذارم

تقارب مثمن مقصور:

فعولن فعولن فعولن فعول   فعولن فعولن فعولن فعول

مثال:

مرا کشت آن مه چو هجران نمود

ز مـرگم خبـر بـود از یـنم نبـود

که تقطیع آن چنین است:

مرا کشِ	تآمه	چ هجرا	نمود
فعولن	فعولن	فعولن	فعول
ز مرگم	خبر بو	د زینم	نبود
فعولن	فعولن	فعولن	فعول

شاهنامهٔ ابوالقاسم فردوسی، گرشاسپنامهٔ اسدی توسی، بوستان سعدی و محیط اعظم بیدل و بسیاری از ساقی نامه ها به این وزن سروده شده است.

تقارب مثمن محذوف:

فعولن فعولن فعولن فعل   فعولن فعولن فعولن فعل

مثال:

چو آیم به کویت مکن عیب من

کــه بــی اختیارم دریــن آمــدن

که تقطیع آن به این شکل است:

چآیم	بکویت	مکن عی	بمن
فعولن	فعولن	فعولن	فعل
که بی اخ	تیارم	دری آ	مدن
فعولن	فعولن	فعولن	فعل

تقارب اثلم:

فعلن فعولن فعلن فعولن   فعلن فعولن فعلن فعولن

مثال:

از وصل دلبر دل بر گــرفتم

دل را به یادش در بر گرفتم

که چنین تقطیع می شود:

از وص	لدلبر	دل بر	گرفتم
فعلن	فعولن	فعلن	فعولن
دل را	بیادش	در بر	گرفتم
فعلن	فعولن	فعلن	فعولن

مثالهای دیگر:

آشوب جانی شوخ جهانی

بـــی اعتقادی نـــا مهربـانی

****

تـا چند بوسد پای نـــگارم

گم کن الهی رنگ حنا را

تقارب مقبوض اثلم:

فعول فعلن فعول فعلن فعول فعلن فعول فعلن

مثال:

گـــرم بخوانی ورم بـــرانی

دل حزین را به جای جانی

که تقطیع آن چنین است:

گرم ب	خانی	ورم ب	رانی
فعول	فعلن	فعول	فعلن
دلی ح	زی را	بجای	جانی
فعول	فعلن	فعول	فعلن

درین بحر افزون بر اشعار ۸ رکنی(مثمن) ابیات ۱۶ رکنی نیز آمده است که ما نمونه های زیادی از آن را در دیوان عارف کامل میرزا عبدالقادر بیدل(رح) مشاهده کرده می توانیم.

مثال این گونه شعر از عصمت بخارایی:

زهی دو چشمت به خون مردم گشاه تیر و کشیده خنجر

رخ چو مـاهت صباح دولت خط سیـاهت شب معنبر

که در تقطیع آن چنین می یابیم:

زهی د چشمت بخون مردم گشاد تیرو کشیده خنجر

فعول فعلن فعول فعلن فعول فعلن فعول فعلن

رخی چ ماهت صباح دولت خطیس یاهت شبی م عنبر

فعول فعلن فعول فعلن فعول فعلن فعول فعلن

به این بیت ابوالمعانی بیدل توجه شود:

اگـر بــه گلشن زناز گـرذد قـد بلند تـو جلوه فـرما

ز پیکر سرو موج خجلت شود نمایان چو می ز مینا

که تقطیع آن چنین است:

اگر ب گلشن ز ناز گردد قدیب لندی تجلو فرما

فعول فعلن فعول فعلن فعول فعلن فعول فعلن

ز پیک ر سرو و موج خجلت شودن ما یا چمیز مینا

فعول فعلن فعول فعلن فعول فعلن فعول فعلن

مثال دیگر از مرحوم ضیای قاری زاده شاعر معروف معاصر که روحش شاد و یادش گرامی باد!

به یاد داری که روز اول عنان نازت به نی سواری

به کف گرفتم به عجز گفتم قدم به چشمم تو کی گذاری

نوت: رودکی شاعر توانای سدهٔ سوم و اوایل سدهٔ چهارم هجری را نیز شعری است به همین وزن که در آن سجع را نیز نگهداشته است که مطلع آن چنین است:

گـل بهاری بت تـتاری نبیذ داری چـرا نیاری

نبیذ روشن چو ابر بهمن به نزد گلشن چرا نیاری

مثمن اشلم:

فعلن فعولن فعولن فعول   فعلن فعولن فعولن فعول

مثال:

یـار سـمنبر دلـم را ببـرد

پس در عناد و ندامت سپرد

که چنین تقطیع می گردد:

یاری	سمنبر	دلم را	ببرد
فعلن	فعولن	فعولن	فعول
پس در	عناد و	ندامت	سپرد
فعلن	فعولن	فعولن	فعول

تقارب مثمن اثرم:

فعل فعولن فعولن فعل   فعل فعولن فعولن فعل

مثال:

مهر تو ای مـاه نیکو سیر

کرد مار از جهان بی خبر

که تقطیع آن چنین است:

مهر	ت ای ما	هنیکو	سیر
فعل	فعولن	فعولن	فعل
کرد	مرا از	دو جها	بی خبر
فعل	فعولن	فعولن	فعل

تقارب مثمن ابتر:

فعولن فعولن فعولن فع　　فعولن فعولن فعولن فع

مثال:

مرا با نگارم سخن باشد

نهانی سخنهای چو شکر

و تقطیع آن اینسان است:

مرا با	نگارم	سخن با	شد
فعولن	فعولن	فعولن	فع
نهانی	سخنها	یچونش	کر
فعولن	فعولن	فعولن	فع

تقارب مسدس سالم(۶ رکنی):

فعولن فعولن فعولن　　فعولن فعولن فعولن

مثال:

ز درد جدایی چنانم

که از زنده گانی به جانم

تقطیع آن به این شکل است:

ز درد	جدایی	چنانم
فعولن	فعولن	فعولن
که از زن	دگانی	بجانم
فعولن	فعولن	فعولن

تقارب مسدس مقصور:

فعولن فعولن فعول فعولن فعولن فعول

مثال:

نگــارا کجــایی بپــای

به غربت ازین پس مپای

که چنین تقطیع می پذیرد:

نگارا	کجایی	بپای
فعولن	فعولن	فعول
بغربت	از ی پس	مپای
فعولن	فعولن	فعول

تقارب مسدس محذوف:

فعولن فعولن فعل فعولن فعولن فعل

مثال:

ترا گویم ای مشک سر

بـه خـوبی شدستی سمر

به این شکل تقطیع می شود:

ترا گو	یمی مش	کسر
فعولن	فعولن	فعل
به خوبی	شدستی	سمر
فعولن	فعولن	فعل

بحر مضارع

سالم آن در عربی ۶ رکنی می باشد؛ به این شکل:

مفاعلین فاعلاتن مفاعیلن مفاعلین فاعلاتن مفاعیلن

دری زبانان در آن ابتکار به خرچ داده آن را (۸) رکنی ساخته اند؛ اینگونه:

بحر مضارع مثمن اخرب:

مفعول فاعلاتن مفعول فاعلاتن مفعول فاعلاتن مفعول فاعلاتن

مثالهایی از شعر:

چند ای پری نمایی با این و آن نشستن
از چشم مـردمانت بـاید نـهان نشستن

***

دل بـی جمال جـانان میل جهـان ندارد
هرکس که این ندارد حقا که آن ندارد

***

بر خلق بی بصیرت تا چند عرض جوهر
باید ز شهر کوران چون نور دیده رفتن

در داد عـــالمی را آن معدن تغافل

یارب شود نگاهش برق افگن تغافل

****

مفتون آن لبم من کز رنگ لبسرینش

جـان دگـرد مانـد در پیـکر تبسم

****

شب چشم نیم مستش دیدم به خواب نیمی

در دست فتـنه دیدم جام شـراب نیـمی

تقطیع درین بحر چنین صورت می گیرد:

مفتون	آلبم من	کز رنگ	لبسرینش
مفعول	فاعلاتن	مفعول	فاعلاتن
جانی د	گرد ماند	در پیک	ری تبسم
مفعول	فاعلاتن	مفعول	فاعلاتن

مضارع مثمن مکفوف مقصور:

مفاعیل فاعلات مفاعیل فاعلات مفاعیل فاعلات مفاعیل فاعلات

گر آن طره هست مشک به ما چون نداد بوی

وران چهره هست مـاه چـرا در کشیـد روی

****

مگر باز برفروخت گل از هر کنار نار

که هـردم ز سوز دل بنالد هـزار زار

تقطیع آن چنین است:

مگر باز	بر فروخ	گلز هرک	نار نار
مفاعیل	فاعلات	مفاعیل	فاعلات
که هردم ز	سوز دل	بنالد هـ	زار زار
مفاعیل	فاعلات	مفاعیل	فاعلات

بحر مضارع مثمن اخرب مکفوف محذوف:

مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

مثال:

سیفی پریوشی که تو دیوانه ای ازو

خواهی مسخر تو شود جز دعا مگو

تقطیع آن چنین است:

سیفیپ	ریوشی که	تدیوانه	ای ازو
مفعول	فاعلات	مفاعیل	فاعلن
خواهی م	سخخریت	شود جز د	عا مگو
مفعول	فاعلات	مفاعیل	فاعلن

مضارع مثمن اخرب مسبغ:

مفعول فاعلاتن مفعول فاعلیان مفعول فاعلاتن مفعول فاعلیان

مثال:

گر اعتقاد آن مه با ما کم و زیاد است

ماییم و مهر رویش مقصود اعتقاد است

که اینگونه تقطیع می شود:

گر اعت	قادْ آمه	با ماک	مو زیاد است
مفعول	فاعلاتن	مفعول	فاعلیان
ماییم	مهر رویش	مقصود	اعتقاد است
مفعول	فاعلاتن	مفعول	فاعلیان

مثال دیگر:

وحشی طبیعتی را آخر به سر نبردیم
با عزت آشنا شد طبع رمیدهٔ ما

مضارع مثمن اخرب مکفوف:

مفعول فاعلات مفاعیل فاعلاتن   مفعول فاعلات مفاعیل فاعلاتن

مثال:

دل بی رخ تو صورت جان را نمی شناسد
جان بی لب تو گوهر کان را نمی شناسد

تقطیع آن چنین است:

دل بی ر	خی تصور	تجاران	می شناسد
مفعول	فاعلات	مفاعیل	فاعلاتن
جا بی ل	بی تگوهـ	ر جا ران	می شناسد
مفعول	فاعلات	مفاعیل	فاعلاتن

بحر مضارع مسدس اخرب مکفوف:

مفعول فاعلات مفاعیلن   مفعول فاعلات مفاعیلن

مثال:

ای نـــازنین کـــه ماه منی امشب

رحمی بکن چو شاه منی امشب

که تقطیع آن چنین است:

ای ناز	نیک ماه	منی امشب
مفعول	فاعلات	مفاعیلن
رحمی ب	کن چشاه	منی امشب
مفعول	فاعلات	مفاعیلن

بحر مجتث

سالم این بحر چهار بار مستفعلن فاعلاتن در یک بیت می باشد؛ به این گونه:

مستفعلن فاعلاتن مستفعلن فاعلاتن   مستفعلن فاعلاتن مستفعلن فاعلاتن

سالم این بحر در زبان دری دیده نشده است ولی مزاحف آن به کثرت وجود دارد که ذیلاً به یاد کردن آن می پردازیم:

۱- مثمن مخبون:

مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلاتن   مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلاتن

مثال:

ز دور نیست میسر نظر به روی تو ما را

چه دولت است تعلی الله از قد تو قبا را

***

فغان که شب شد و آن غیرت سپیده نیامد

ستاره ســر زد و آن مــاه نو به دیـده نیامد

***

هوای خواجه گی ام بود بنده گی کردم

خیال سلطنتم بـود خـدمت تـو گزیدم

که تقطیع آن چنین است:

فغا که شب	شد آ نغی	رتی سپی	د نیامد
مفاعلن	فعلاتن	مفاعلن	فعلاتن
ستاره سر	زد آما	هـ نو بدی	د نیامد
مفاعلن	فعلاتن	مفاعلن	فعلاتن

۲- مجتث مخبون مقصور:

مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات   مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات

ز بسکه درد تو در جان ناتوان من است

هلاک من طلبد هر که مهربان من است

***

به پای تاک بیا ساقیا شراب خوریم

به زیر سایه نشینیم و آفتاب خوریم

***

کنون که در چمن آمد گل از عدم به وجود

بنفشه در قدم او نهاد سر به سجود

به زیر تیغ ولی کام خویش حاصل کرد

نگاه کشته به چشمان قـاتل افتاده است

که چنین تقطیع می شود:

به پای تا	کبیا سا	قیا شرا	بخریم
مفاعلن	فعلاتن	مفاعلن	فعلات
بزیر سا	ینشینی	مآفتا	بخریم
مفاعلن	فعلاتن	مفاعلن	فعلات

۳- مجتث مثمن مخبون محذوف:

مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلن مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلن

شفا چو در قدم تست مبتلای تـــرا

بیرون خرام که دردی مباد پای ترا

که این گونه تقطیع می شود:

شفاچدر	قدمی تس	تمبتلا	ی ترا
مفاعلن	فعلاتن	مفاعلن	فعلن

به وقت گل شدم از توبهٔ شراب خجل

که کس مباد ز کردار نا صواب خجل

۴- مجتث مثمن مخبون مسبغ:

مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلیان مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلیان

دلی که سوخت ز عشقت چراغ جان منست آن

غباری کز تو رسد نور دیده گان منست آن

که این گونه تقطیع می گردد:

دلی کسو	خز عشقت	چراغ جا	نیمنستان
مفاعلن	فعلاتن	مفاعلن	فاعلیان
غبار کز	ترسد نو	ردیدگا	نیمنستان
مفاعلن	فعلاتن	مفاعلن	مفاعلیان

۵- مجتث مخبون مقطوع:

مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلن   مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلن

مثال:

چه می شود که شبی در کنار من باشی
انیس خـــاطر شب زنده دار من باشی

***

نه گل شناسم و نی سیر بوستان بی تو
که دیده در نگشاید به این و آن بی تو

***

ز بعد من نه غزل نی قصیده می ماند
ز خامه ها دو سه اشکی چکیده می ماند

***

کسی که تشنه لب ناز تست می داند
کـه موج آب حیاتست چین پیشانی

***

اگر چه یــار مــرا نیست رسمِ دلـداری

بدین خوشم که ندارد به دیگری یاری

که این گونه تقطیع می شود:

اگر چیا	رمرانی	سرسم دل	داری
مفاعلن	فعلاتن	مفاعلن	فعلن
بدی خشم	که ندارد	به دیگری	یاری
مفاعلن	فعلاتن	مفاعلن	فعلن

۶- مثمن مخبون مقطوع مسبغ:

مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلان   مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلان

از سیفی:

چه گویم از سر مستی لبت می نابست

مرنج از سـخن مـا کـه عـالم آبـست

که تقطیع آن این گونه می باشد:

چه گویمز	سرمستی	لبت میی	نابست
مفاعلن	فعلاتن	مفاعلن	فعلان
مرنج از	سخنی ما	که عالمی	آبست
مفاعلن	فعلاتن	مفاعلن	فعلان

۷- مجتث مسدس مخبون:

بهار بود به چشمم خزان و دی

که شاد بود به رویم نــگار من

که بر وزن: مفاعلن فعلاتن مفاعلن مفاعلن فعلاتن مفاعلن

چنین تقطیع می شود:

بهار بو	د بچشمم	خزان دی
مفاعلن	فعلاتن	مفاعلن
که شاد بو	د برویم	نگار من
مفاعلن	فعلاتن	مفاعلن

بحر منسرح

مثمن سالم این بحر مستفعلن مفعولات چهار بار دریک بیت است؛ از این قرار:

مستفعلن مفعولات مستفعلن مفعولات مستفعلن مفعولات مستفعلن مفعولات

سالم آن در زبان دری گفته نشده ولی مزاحف آن وجود دارد و به شرح آتی است:

۱- منسرح مطوای موقوف:

مفتعلن فاعلان مفتعلن فاعلان مفتعلن فاعلان مفتعلن فاعلان

مثال، از سیفی:

آن کـه دلـم صید اوست میر شـکار منست

دست به خونم نگار کرده که کار من است

که چنین تقطیع می شود:

آنکه دلم	صید اوس	میر شکا	ری منست
مفتعلن	فاعلان	مفتعلن	فاعلان

دست بخو	نم نگار	کرده که کا	ری من است
مفتعلن	فاعلان	مفتعلن	فاعلان

در کف اخلاق تست رشتهٔ تسخیر خلق
غافل از احسان مباش هیچ کست بنده نیست

***

هر کـه دلآرام دیـد از دلش آرام رفت
باز نگردد خلاص هر که درین دام رفت

۲- منسرح مثمن مطوای مکسوف:

مفتعلن فاعلن مفتعلن فاعلن مفتعلن فاعلن مفتعلن فاعلن

مثال:

ای ز رخت روشـنی خـانهٔ چشم مـرا
چشم و چراغ همه خواجهٔ هر دو سرا

که چنین تقطیع می شود:

ای ز رخت	روشنی	خانه یچش	می مرا
مفتعلن	فاعلن	مفتعلن	فاعلن
چشم چرا	غی همه	خاجه یهر	دو سرا
مفتعلن	فاعلن	مفتعلن	فاعلن

۳- منسرح مثمن مطوای منحور:

مفتعلن فاعلات مفتعلن فع مفتعلن فاعلات مفتعلن فع

مثال:

چون غم هجران او نداشت نهایت

عاقبت انــدوه عشق کــرد سرایت

***

عبهر چشمش گــرفته سرخی لاله

سرخی رویش گرفته سرخی عبهر

که تقطیع آن چنین است:

چو غم هج	ران اون	داش نها	یت
مفتعلن	فاعلات	مفتعلن	فع
عاقبتش	اند عشق	کردسرا	یت
مفتعلن	فاعلات	مفتعلن	فع

۴- منسرح مثمن مطوای مجدوع:

مفتعلن فاعلات مفتعلن فاع   مفتعلن فاعلات مفتعلن فاع

بسکه شــــدم از فراق یار پریشان

هست مرا جمله کار و بار پریشان

***

من نشنیدم که خط برآب نویسند

آیت خــوبی بــر آفتاب نــویسند

که تقطیع آن چنین است:

من نشنی	دم که خط ب	ر ابنوی	سند
مفتعلن	فاعلات	مفتعلن	فاع

آیت خو	بی براف	تابنوی	سند
مفتعلن	فاعلاتٍ	مفتعلن	فاع

۵- مسدس مطوای مقطوع:

مفتعلن فاعلات مفعولن مفتعلن فاعلات مفعولن

بسکه به مویت اسیر شد جانم

گــر بگریــزم گریــز نتــوانم

که این گونه تقطیع می شود:

بس که بمو	یت اسیر	شد جانم
مفتعلن	فاعلات	مفعولن
گر بگری	زم گری ز	نتوانم
مفتعلن	فاعلات	مفعولن

۶- منسرح مسدس مطوی:

مفتعلن فاعلات مفتعلن مفتعلن فاعلات مفتعلن

شاه جهان باد تا زمانه بود

کز کرمش خلق شادمانه بود

که تقطیع آن چنین است:

شاه جها	باد تاز	مانبود
مفتعلن	فاعلات	مفتعلن
کز کرمش	خلق شاد	مانبود
مفتعلن	فاعلات	مفتعلن

بحر متدارک

این بحر هشت بار فاعلن در یک بیت می باشد. واضع آن ابوالحسن اخفش است.

فاعلن فاعلن فاعلن فاعلن فاعلن فاعلن فاعلن فاعلن

نمونه:

حسن و لطف ترا بنده شده مهر و مه

خط و خال ترا مشک چین خاک ره

تقطیع آن چنین است:

حسن لط	فی ترا	بند شد	مهرمه
فاعلن	فاعلن	فاعلن	فاعلن
خطط خا	لی ترا	مشک چی	خاک ره
فاعلن	فاعلن	فاعلن	فاعلن

متدارک مثمن مقطوع:

فعلن فعلن فعلن فعلن فعلن فعلن فعلن فعلن

نمونه:

هردم پیشت دارم زاری

از غم تا کی زارم داری

که تقطیع آن به این گونه می باشد:

هردم	پیشت	دارم	زاری
فعلن	فعلن	فعلن	فعلن

از غم	تا کی	زارم	داری
فعلن	فعلن	فعلن	فعلن

از جامی:

تاکی ما را در غـــم داری

تا کی آری بر من خواری

مثمن مخبون مقطوع:

فاعلن فعل فاعلن فعل فاعلن فعل فاعلن فعل

مثال:

سنبل سیه بـــر سمن مـزن

لشکر حبش بر ختن مزن

تقطیع آن به این صورت است:

سنبلی	سیه	بر سمن	مزن
فاعلن	فعل	فاعلن	فعل
لشکری	حبش	برختن	مزن
فاعلن	فعل	فاعلن	فعل

متدارک مخبون ۱۶ رکنی:

که به خاطر مشابهتش با دویدن اسپ آنرا خیب نیز می نامند.

فعلن فعلن فعلن فعلن فعلن فعلن فعلن فعلن

فعلن فعلن فعلن فعلن فعلن فعلن فعلن فعلن

مثال:

منم آنکه به جرءت وصف لبت رسدم خم و پیچ عنان ادب

ز تأمل موج گهر زده ام در حسن ادا به زبان ادب

که تقطیع آن چنین است:

منما	که به جر	ءت وص	ف لبت	رسدم خم پی		چعنا	ن ادب
فعلن	فعلن	فعلن	فعلن	فعلن	فعلن	فعلن	فعلن

بحر مقتضب

ارکان سالم این بحر چهار بار مفعولات مستفعلن در یک بیت می باشد؛ به این قرار:

مفعولات مستفعلن مفعولات مستفعلن مفعولات مستفعلن مفعولات مستعفلن

سالم این بحر به زبان دری قطعاً نیامده است، ولی مزاحف آن وجود دارد که ذیلاً به شرح آن پرداخته می شود:

مقتضب مثمن مطوی:

فاعلات مفتعلن فاعلات مفتعلن فاعلات مفتعلن فاعلات مفتعلن

با لبت چو می طلبم بـــاده نزد جان چـــه بود

با رخت چو می نگرم بنده پیش خان چه بود

که تقطیع آن چنین است:

با لبت چه	می طلبم	باده نزد	جا چبود
فاعلات	مفتعلن	فاعلات	مفتعلن
با رخت چه	می نگرم	بند پیش	خا چبود
فاعلات	مفتعلن	فاعلات	مفتعلن

بحر مقتضب مثمن مطوای مقطوع:

فاعلات مفعولن فاعلات مفعولن   فاعلات مفعولن فاعلات مفعولن

مثال:

وقت را غنیمت دان آنقدر که بتوانی

حاصل از حیات ای جان یکدمست تا دانی

که تقطیع آن چنین است:

وقت راغ	نیمت دا	آقدر ک	بتوانی
فاعلات	مفعولن	فاعلات	مفعولن
حاصل از ح	یاتی جا	یکدمست	تا دانی
فاعلات	مفعولن	فاعلات	مفعولن

سنگ هم به حال من گریه گر کند برجاست

بی تو زنده ام یعنی مرگ بی اجل دارم

درین بحر گاهگاهی در وسط مصرع یک حرف زاید می آید که آنرا جایز می دانند مزاجف مروجش می گویند؛ به حیث مثال در این بیت ابوالمعانی بیدل که در وسط مصرع دوم آن حرف «ر» واژهٔ انگور از آن جمله است.

می پرست ایجادم نشهٔ ازل دارم

همچو دانهٔ انگور شیشه در بغل دارم

بحر سریع:

وزن آن دوبار مستفعلن مستفعلن مفعولات در یک بیت است؛ سالم آن در زبان دری نیامده ولی مزاحف مطوای آن دیده می شود؛ به این قرار:

بحر سریع مطوای موقوف:

مفتعلن مفتعلن فاعلان مفتعلن مفتعلن فاعلان

نمونه:

دل که ز خوبان همه غم دیده است

بیـــشتر از عمــر ستم دیـده اســت

که چنین تقطیع می شود:

دل کز خو	با هم غم	دیدست
مفتعلن	مفتعلن	فاعلان
پیشتر ز	عمر ستم	دیدسِت
مفتعلن	مفتعلن	فاعلان

نقش طبیعی سترد روزگار

نقش الهی نـتوانـد سترد

سریع مطوای مکسوف:

مفتعلن مفتعلن فاعلن مفتعلن مفتعلن فاعلن

مثال:

کی بود آن دم که به بزم وفا

می به دل ما کشد آن دلـربا

که تقطیع آنچنین است:

کی بودا	دم که به بز	می وفا
مفتعلن	مفتعلن	فاعلن

می بدلی ما کشدا دلربا
مفتعلن مفتعلن فاعلن

بحر خفیف

ارکان سالم این بحر دوبار فاعلاتن مستفعلن فاعلاتن در یک فرد یا بیت می باشد. سالم این بحر در زبان دری مورد توجهٔ شاعران دری گوی قرار نگرفته و مزاحف آن از این قرار است:

۱- بحر خفیف مخبون:

فاعلاتن مفاعلن فعلاتن فاعلاتن مفاعلن فعلاتن

مثال:

صنما طاقت فـــراق نـــدارم

چو به وصل تو اتفاق ندارم

که تقطیع آن چنین است:

صنماطا قت فرا قندارم

فعلاتن مفاعلن فعلاتن

مخبون مقصور:

فاعلاتن مفاعلن فعلات نمونه:

ماهرویا به خون مـــن مشتاب

کشتن عاشقان که دید صواب

مخبون:

ای صبا بوسه زن زمن در او را

ور نرنجد لب چـــو شکر او را

که تقطیع آن به این گونه است:

ای صبا بو	سزن زمن	در او را
فاعلاتن	مفاعلن	فعلاتن
و رنرنجد	لبی چشک	کر او را
فاعلاتن	مفاعلن	فعلاتن

در مصرع دوم یاد شده چون حرف ک در واژه شکر مشدد است دو حرف محاسبه شده است.

بحر خفیف مخبون محذوف:

فاعلاتن مفاعلن فعلن فاعلاتن مفاعلن فعلن

مثال:

گفتمش چیست بی تو چارهٔ ما

رفت در قهر و گفت درد و بلا

که چنین تقطیع می شود:

گفتمش چی	سبی تچا	ری ما
فاعلاتن	مفاعلن	فعلن
رفت در قه	ر گفت در	د بلا
فاعلاتن	مفاعلن	فعلن

روی از عاشقان نهان چه کنی

قصد آزار بـی دلان چه کنی

بحر مخبون مقصور:

فاعلاتن مفاعلن فعلات فاعلاتن مفاعلن فعلات

دوش سلطان چرخ آینه فام

آنکه دستور شاه راست غلام

که چنین تقطیع می شود:

دوش سلطا	نچرخ آ	ینه فام
فاعلاتن	مفاعلن	فعلات
آکه دستو	ر شاه را	سغلام
فاعلاتن	مفاعلن	فعلات

بحر خفیف مخبون مقطوع مبسغ:

فاعلاتن مفاعلن فعلان فاعلاتن مفاعلن فعلان

به جای فعلات فعلان را به خاطر سبکی وزن به کار برده اند.

مثال:

از طبایع هرآنچه موجود است

آدمی زان میانه مقصود است

که چنین تقطیع می شود:

از طبایع	هر آنچه مو	جود است
فاعلاتن	مفاعلن	فعلان

بحر قریب:

ارکان سالم این بحر دو بار مفاعیلن مفاعیلن فاعلاتن در یک بیت یا فرد می باشد.

سالم آن در زبان دری نیامده ولی مزاحف آن دیده می شود؛ به حیث مثال:

بحر قریب اخرب مکفوف:

مفعول مفاعیل فاعلاتن مفعول مفاعیل فاعلاتن

مثال:

چون دلبر من بی وفا نباشد

وندر سر او جز جفا نباشد

که چنین تقطیع می گردد:

چودلب	ر من بی و	فا نباشد
مفعول	مفاعیل	فاعلاتن
وندرس	ر او جز ج	فا نباشد
مفعول	مفاعیل	فاعلاتن

بحر قریب اخرب مکفوف مقصور:

مفعول مفاعیل فاعلات مفعول مفاعیل فاعلات

مثال:

زانگه که فروتافت نور مهر

این مرز پرستندۀ خداست

ویژه که پذیرفت کیش حق

زانکس که بدو فخر انبیاست

که تقطیع آن چنین است:

زانگه که	فروتاف	نور مهر
مفعول	مفاعیل	فاعلات

ایمرز	پرستند	یی خداس
مفعول	مفاعیل	فاعلات

بحر مشاکل:

فاعلاتن مفاعیلن مفاعیلن فاعلاتن مفاعیلن مفاعیلن

سالم این بحر نیز نادر است، ولی مزاحف آن زیاد سروده شده است:

مشاکل مکفوف مقصور:

مثال:

یـار غم شـــده ام در شب دیجور

زان سبب که نشد روز محن دور

که بدین گونه تقطیع صورت می پذیرد:

یار غمش	د ام در ش	بدیجور
فاعلات	مفاعیل	مفاعیل
زا سبب که	نشد روز	محن دور
فاعلات	مفاعیل	مفاعیل

بحر جدید:

فاعلاتن فاعلاتن مستفعلن فاعلاتن فاعلاتن مستفعلن

سالم آن دیده نشده و مزاحف مخبون آن چنین است:

بحر جدید مخبون:

فعلاتن فعلاتن مفاعلن فعلاتن فعلاتن مفاعلن

مثال:

چون قدت گر چه صنوبر کشد سری

نبود چون قد سروت صنوبری

که چنین تقطیع می شود:

چقدت گر	چصنوبر	کشد سری
فعلاتن	فعلاتن	مفاعلن
نبود چو	قد سروت	صنوبری
فعلاتن	فعلاتن	مفاعلن

بحوری که بهرامی سرخسی و بزرگ مهر قسیمی و امثال شان احداث کرده اند:

دری زبانان دانشمند از قبیل بهرامی سرخسی شاعر و دانشمند عصر غزنویان و بزرگ مهر قسیمی و ... احداث کرده به ۲۱ می رسد که قیس رازی ادبیات شناس سدهٔ هفتم هجری در کتاب المعجم فی معاییر اشعار عجم از ۹ بحر آن تذکار به عمل آورده و دایرهٔ مربوط به آن را به نام دایرهٔ منعکسه نامیده است:

۱- بحر صریم:

مفاعیلن فاعلاتن فاعلاتن

مفاعیلن فاعلاتن فاعلاتن

مثال: مزاحف مکفوف

مخور هیچ درد یار نابکار

کند یار نابکار دل فـگار

که تقطیع آن چنین است:

مخر هیچ	دردیار	نابکار
مفاعیل	فاعلات	فاعلان
کند یار	نابکار	دل فگار
مفاعیل	فاعلات	فاعلان

مزاحف اخرب:

مفعول فاعلاتن فاعلاتن مفعول فاعلاتن فاعلاتن

امروز کـرد یـارم قصد لشکر

تا گشت جانم از دردش پر آذر

که چنین تقطیع می شود:

امروز	کرد یارم	قصد لشکر
مفعول	فاعلاتن	فاعلاتن
تا گشت	جانمز در	دش برآذر
مفعول	فاعلاتن	فاعلاتن

بحر بدیل:

مستفعلن مستفعلن فاعلاتن مستفعلن مستفعلن فاعلاتن

مثال: مزاحف مخبون

که وزن آن چنین است:

مفاعلن مفاعلن فعلاتن

نگـار شهـسوار مـن بـه سـفر شـد

همی رود چو سرکشان به جهان در

که تقطیع آن بدین گونه است:

نگارشه	سوار من	به سفر شد
مفاعلن	مفاعلن	فعلاتن
همی رود	چسرکشا	به جها در
مفاعلن	مفاعلن	فعلاتن

بحر قلیب:

فاعلاتن فاعلاتن مفاعیلن فاعلاتن فاعلاتن مفاعیلن

مزاحف مکفوف مقصور:

که وزن آن چنین است:

فاعلات فاعلات مفاعیل(به سکون ل)

مثال:

ای صنم رهی مکش که سزا نیست

این جفا مکن بتا که روا نیست

که تقطیع آن چنین است:

ای صنم ر	هی مکش که	سزا نیس
فاعلات	فاعلات	مفاعیل
این جفام	کن بتا که	روا نیس .
فاعلاتن	فاعلاتن	مفاعیل

بحر حمید:

مفعولات مستفعلن مفعولات مفعولات مستفعلن مفعولات

مزاحف مطوای موقوف:

فاعلات مفتعلن فاعلان

فاعلات مفتعلن فاعلان

مثال:

دوش یار گشت مرا خواستار

تا به وصل جان مرا شاد کرد

که چنین تقطیع می شود:

دوش یار	گشت مرا	خاستار
فاعلات	مفتعلن	فاعلان
تا بوصل	جان مرا	شاد کرد
فاعلات	مفتعلن	فاعلان

مزاحف مخبون مکشوف:

مفاعیل مفاعلن فعولن مفاعیل مفاعلن فعولن

همی دل بـــرد آن نـــگار دلبر

که تا داغ نهد به جان و دل بر

که چنین تقطیع می شود:

همی دلب	رد انگا	ردلبر
مفاعیل	مفاعلن	فعولن
که تا داغ	نهد بجا	ندلبر
مفاعیل	مفاعلن	فعولن

بحر صفیر:

مستفعلن فاعلاتن مستفعلن مستفعلن فاعلاتن مستفعلن

مزاحف مخبون:

مفاعلن فعلاتن مفاعلن مفاعلن فعلاتن مفاعلن

مثال:

بهار بود به چشم خزان و دی

که شاد بود به رویم نگار من

که تقطیع آن چنین است:

بهار بو	د بچشمم	خزان دی
مفاعلن	فعلاتن	مفاعلن
که شاد بو	د برویم	نگار من
مفاعلن	فعلاتن	مفاعلن

۷- بحر اصم:

فاعلاتن مفاعیلن فاعلاتن فاعلاتن مفاعیلن فاعلاتن

مزاحف مخبون:

فعلاتن مفاعلن فعلاتن فعلاتن مفاعلن فعلاتن

مثال:

عجمی ترک من برفت به غربت

ز غم عشق او چو زیر و زریرم

که به این گونه تقطیع می شود:

عجمی تر	کمن برف	تبغربت
فعلاتن	مفاعلن	فعلاتن
ز غمی عش	ق او چزی	ر زریرم
فعلاتن	مفاعلن	فعلاتن

۸- بحر سلیم:

مستفعلن مفعولات مفعولات   مستفعلن مفعولات مفعولات

مزاحف مطوا:

مفتعلن فاعلات فاعلات   مفتعلن فاعلات فاعلات

مثال:

ای بتک ماهروی حور زاد

باده به من ده به رنگ بامداد

که تقطیع آن چنین است:

ای بتکی	ماهروی	حور زاد
مفتعلن	فاعلات	فاعلات
باده به من	ده برنگ	بامداد
مفتعلن	فاعلات	فاعلات

۹- بحر حمیم:

فاعلاتن مستفعلن مستفعلن   فاعلاتن مستفعلن مستفعلن

مخبون مطوا:

چنین وزن دارد:

فعلاتن مفاعلن مفاعلن   فعلاتن مفاعلن مفاعلن

بـه چـه مانـد رخـان آن نـگار من

که همی تابد آن رخش چو مشتری

که چنین تقطیع می شود:

بچه ماند	رخان آ	نگار من
فعلاتن	مفاعلن	مفاعلن
که همی تا	بدارخش	چمشتری
فعلاتن	مفاعلن	مفاعلن

نوت:

باید به خاطر داشته باشیم که عروضیان گاهگاهی به خاطر جلوگیری از ثقالت ت فاعلات را به فاعلان تبدیل می نمایند.

دایره های عروضی

خلیل بن احمد (رح) ایجادگر فن عروض و تابعان او و سایر راهیان این فن برای درک هر چه بهتر انفکاک بحور دوایری را وضع نموده اند که مجموعاً به شش دایره می رسد و بحر های عروضی را بنابر نزدیک بودن و دور بودن از هم در داخل این دایره ها جای داده اند. متأخرین نیز برای بحور جدید دایره های وضع نموده اند که مهمتر آنها را دایرهٔ منعکسه نامیده اند. که ذیلاً به شرح آنها پرداخته می شود:

۱- دایرهٔ مؤتلفه:

متشکل از بحر های کامل و وافر.

۲- دایرهٔ مختلفه:

متشکل از بحور طویل، مدید و بسیط.

۳-دایرهٔ مجتلبه:

متشکل از بحر های هزج، رجز و رمل.

۴- دایرهٔ متفقه:

ساخته شده از بحر های متقارب و متدارک.

۵- دایرهٔ منتزعه:

متشکل از بحر های سریع، جدید، قریب، خفیف و مشاکل.

۶- دایرهٔ مشتبهه:

ساخته شده از مضارع، مقتضب، مجتث و منسرح.

۱- دایرهٔ مؤتلفه:

دایرهٔ مؤتلفه که در آن بحر های کامل و وافر شامل اند به خاطری به این نام یاد می شوند که اجرای آن با هم ائتلاف دارند؛ به قرار ذیل:

هرگاه در داخل یک دایره هشت بار متفاعلن نوشته شود؛ به این ترتیب:

متفاعلن متفاعلن متفاعلن متفاعلن

اگر از متفا خوانده شود بحر وافر می باشد؛ زیرا علن متفا خوانده می شود که بر وزن مفاعلتن از بحر وافر است.

۲- دایرهٔ مختلفه:

از آنجا که در اجزای آنها که عبارت از بحر طویل، بحر مدید و بحر بسیط می باشند؛ همسانی چندان وجود ندارد به این نام نامیده شده اند.

هر گاه چهار بار فعولن مفاعیلن که از اجزای بحر طویل است در یک دایره نوشته شود. فعولن ابتدای بحر طویل، لن ابتدای بحر مدید و عیلن از آغاز بحر بسیط عبارت می باشد.

۳- دایرهٔ مجتلبه:

این دایره شامل بحر های هزج، رجز و رمل می باشد.

درین دایره هر گاه مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن نوشته شود؛ طرز العمل آن چنین است:

اگر از مفا آغاز صورت بگیرد بحر هزج است و اگر به عیلن ابتداء کرده شود، عیلن مفا که به وزن مستفعلن است به وجود می آید و اگر از لن شروع گردد لن مفاعی که بر وزن فاعلاتن از بحر رمل است، شکل می گیرد.

۴- دایرهٔ متفقه:

این دایره در آغاز به نام دایرهٔ منفرده یاد می شد؛ زیرا بحر تقارب در آن تنها بود، ولی بعد ها که اخفش بحر متدارک را به وجود آورد این دایره را به نام دایرهٔ متفقه یاد کردند.

هر گاه در داخل دایره فعولن فعولن فعولن فعولن بیاید و اگر از فعو آنرا آغاز کنیم بحر متقارب است و اگر از لن شروع گردد لن فعو به وزن فاعلن بوده و بحر متدارک می باشد.

۵-دایرهٔ مشتبهه:

این دایره بحر های منسرح، مضارع، مجتث و مقتضب را در بر می گیرد و کار برد آن به این شکل است:

هرگاه مفاعیل فاعلات مفاعیل فاعلات را یک یک و دو دو حرف جدا جدا بر خط دایره نوشته شود و از «م» مفاعیل آغاز و بر «ت» فاعلات دوم تمام شود، بحر مضارع مثمن مکفوف به دست می آید و اگر از عیل شروع شود عیل فاعلات مفاعیل فاع لات مفا بر وزن فاعلات مفتعلن فاعلات مفتعلن می شود که بحر مقتضب مطوی است. و اگر از «م» مفاعیل ابتدای آن باشد و گفته شود مفاعلا تمناعی مفاعلاتمفاعی بر وزن مفاعلن فعلاتن مفاعلن مفاعلاتن می شود که بحر مجتث مخبون است و اگر از لات آغاز گردد و گفته شود لات مفاعیل فاع لات مفاعیل فاع بر وزن مفتعلن فاعلات مفتعلن فاعلات می شود که بحر منسرح مثمن مطوی است.

۶- دایرهٔ منتزعه:

این دایره شامل بحر های سریع، جدید، قریب، خفیف و مشاکل می باشد که از بحر سریع آغاز می یابد. به این شکل که هرگاه مفتعلن مفتعلن فاعلات را که بحر سریع مخبون مقصور است در داخل دایره جدا جدا یک یک و دو حرف بنویسیم و از مف آغاز و بر لات تمام سازیم بحر سریع مطوا به وجود می آید و هرگاه از ت مفتعلن ابتدا کنیم و گوییم تعلن مف تعلن مف تعلن فا این می شود فعلاتن، فاعلاتن مفاعلن که بحر جدید مخبون است و اگر از علن مفتعلن آغاز پذیرد علن مفت علن فاعلات مفت بر وزن مفاعیل مفاعیلن فاعلات که بحر قریب مکفوف است حاصل می شود و هرگاه مفتعلن دوم ابتدا قرار داده شود تعلن فاعلات مف فعلن مف که بر وزن لات مف علن مفت علن فاع بر وزن فاعلات مفاعیل مفاعیل می شود که بحر مشاکل مکفوف است.

وزن هجایی یا سیلابه

سیلابه واژهٔ خارجی است که از ریشهٔ سلیب گرفته شده و اشعار به واسطهٔ آن وزن می شود تا موزون از ناموزون شناخته شود. وزن اشعار توسط سیلابه بسیار ساده و آسان است.

سیلابه که ما به آن هجا می گوییم دو نوع می باشد. یکی سیلابه یا هجای مطلق و دیگر مقید.

هجای مطلق آنست که حروف (واجها) به حروفی دیگر نپیوندد و هجا یا سیلابهٔ مقید آن را گویند که حروف با حرفهای دیگر پیوند داشته باشد؛ به حیث مثال:

در واژهٔ قلم می بینیم که ق سیلابهٔ مطلق و لم سیلابهٔ مقید می باشد. همین سان در واژهٔ کتاب حرف ک سیلابه یا هجای مطلق و تاب سیلابهٔ مقید است.

نا گفته نماند که تمام اصول و موازینی که در وزن عروضی به کار می رود در سیلابه نیز همان حکم را دارد.

علامه و نشانهٔ سیلابهٔ مطلق صفر(۰) و نشانهٔ سیلابهٔ مقید دش(–) می باشد، که باید در هر دو مصرع بیت با هم مساوی و یکسان باشند؛ به حیث مثال درین اشعار:

به گوهر وا رسیدن موجهان بر هم زدن دارد

جهانی را شگافی سینه تا یک دل شود پیدا

بیت بالا که در بحر هزج مثمن سالم است و به حساب عروض چنین تقطیع می شود:

به گوهر وا	رسیدن مو	جها برهم	زدن دارد
مفاعیلن	مفاعیلن	مفاعیلن	مفاعیلن
جهانی را	شگافی سی	نه تا یک دل	شود پیدا
مفاعیلن	مفاعیلن	مفاعیلن	مفاعیلن

وزن هجایی یا سیلابه یی آن چنین است:

به گو هر وا رسیدن مو جها بر هم زدن دارد

جهانی را شگافی سینه تا یک دل شود پیدا

یار می آید تماشایش کنید

چشم خود روشن ز سیمایش کنید

شعر یاد شده در بحر رمل مسدس مقصور سروده شده و تقطیع آن از نگاه وزن عروضی چنین است:

یار می آ	ید تماشا	یش کنید
فاعلاتن	فاعلاتن	فاعلات
چشم خدرو	شن ز سیما	یش کیند
فاعلاتن	فاعلاتن	فاعلات

و وزن هجایی یا سیلابه یی آن به این شکل است:

یار می آ ید تما شایش کنید

چشم خد رو شن زسیمایش کنید

آن گونه که دیده می شود در شعر فوق علایم و نشانه ها هر کدام در برابر هم به صورت مساویانه احراز مکان کرده اند.

آمدم تا بار دیگر بوسه بارانت کنم

هر چه دارم در بساط شوق قربانت کنم

که تقطیع آن از رهگذر عروض چنین است:

آمدم تا	بار دیگر	بوسه بارا	نت کنم
فاعلاتن	فاعلاتن	فاعلاتن	فاعلن
هر چه دارم	در بساطی	شوق قربا	نت کنم
فاعلاتن	فاعلاتن	فاعلاتن	فاعلن

شعر یاد شده در بحر رمل مسدس محذوف سروده شده و وزن هجایی اش ازین قرار است:

آ مدم تا با ر دیگر بوسه با ر انت کنم

هر چه دارم در بساط شوق قربانت کنم

***

ز مژگان سیه کردی هزاران رخنه در دینم

بیا کز چشم بیمارت هزاران درد بــر چینم

تقطیع آن از نگاه وزن عروضی چنین است:

ز مژگانی	سیه کردی	هزار ارخ	ندردینم
مفاعیلن	مفاعیلن	مفاعیلن	مفاعیلن
بیا کز چش	مبیمارت	هزارا در	د برچینم
مفاعیلن	مفاعیلن	مفاعیلن	مفاعیلن

شعر فوق که در بحر هزج مثمن سالم است وزن ان از رهگذر سیلابه یا هجایی قرار آتی است:

بمژگان سیه کردی هزارا رخنه در دینم

بیا کز چشم بیمارت هزارا درد بر چینم

چشم تـــو برد اختیار مـــرا

لبسیرین تو ساخت کار مرا

شعر فوق از نگاه عروض چنین تقطیع می شود:

چشم تو بر	د اختیا	ر مرا
فاعلاتن	مفاعلن	فعلن
لبسرین	تساخ کا	ر مرا
فاعلاتن	مفاعلن	فعلن

وزن هجایی آن چنین است:

چشم تو برد اختیار مرا

لبسرین تساخ کار مرا

ای بادشهٔ خوبان داد از غم تنهایی

دل بی تو به جان آمد وقت است که باز آیی

در بحر هزج مثمن اخرب سروده شده و از نگاه وزن عروضی چنین تقطیع می شود:

ای باد	شهی خوبا	داد ز غ	متنهایی
مفعول	مفاعیلن	مفعول	مفاعیلن

دل بیتُ	به جانامد	وقتست	که باز آیی
مفعول	مفاعیلن	مفعول	مفاعیلن

تــا نگیرد رنگ دیــگر غنچهٔ بــاغ وفا

می نویسم نام خود را در گریبان تو باز

تقطیع آن چنین است:

تا نگیرد	رنگ دیگر	غنچه یی با	غی وفا
فاعِلاتن	فاعلاتن	فاعلاتن	فاعلن
می نویسم	نام خد رادر	گریبا	نی تباز
فاعلاتن	فاعلاتن	فاعلاتن	فاعلن

که وزن آن از رهگذر اوزان هجایی به این قرار است:

تا نگیرد رنگ دیگر غنچه یی باغی وفا

می نویسم نام خد را در گریبان تباز

ای ساربان آهسته ران کارام جانم می رود

آن دل که با خود داشتم بــا دلستانم میرود

شعر فوق در بحر رجز مثمن سالم سروده شده و از نگاه وزن هجایی و سیلابه‌یی موزون بودن آن چنین ارزیابی می شود:

ای ساربا آهسته را کارام جا نم می رود

آ دل که با خد داشتم با دل ستانم می رود

قافیه

قافیه به معنای پس گردن است و به اصطلاح اهل ادب حرفی را گویند که در آخر مصراعهای شعر بیاید و مدار شعر بر آن باشد؛ به حیث مثال:

رخ تــو رونــق قـمر دارد

لب تو لذت از شکر دارد

در شعر فوق قافیه در واژه قمر و شکر است و چون حرف اول آنها متحرک است بناءً در شعر یاد شده حرف «ر» با حرکت ماقبل آن که واول زبر است قافیه می باشد. که می توان گفت که در شعر یاد شده قافیه از یک حرف و یک حرکت تشکیل شده است.

واژهٔ « دارد» که بعد از قافیه تکرار آمده است به نام ردیف یاد می شود.

و درین شعر:

ای نرگس پر خمار تو مست

دلها زغم تــو رفت از دست

قافیهٔ آن حرفهای س و ت با حرکت فتحهٔ ماقبل آنست.

حروف قافیه:

حروف قافیه (۹) است و عبارتند از روی، ردف، قید، تأسیس، دخیل، وصل، خروج، مزید و نایر.

۱- روی:

آخرین حرف قافیه که از جزء اصلی واژه باشد روی گفته می شود؛ مثلاً:

ای نرگس پر خمار تو مست

دلها ز غم تـو رفت از دست

در شعر یاد شده چون حرف«ت» از اجزای اصلی واژه های مست و دست می باشد پس همان حرف«ت» روی شعر مذکور است. روی حرفی است که تغییر نمی خورد.

۲- ردف:

هر «ا»، «و» و«ی» که قبل از روی واقع شود و ماقبل «ا» فتحه و ماقبل «و» ضمه و ماقبل «ی» کسره باشد، ردف نامیده می شود و آنگونه اشعار را مردف به سکون «د» می گویند؛ به حیث مثال:

مردف از «و»:

پیمانه چارهٔ سر پرشور می کند

آتش علاج خانهٔ زنبور می کند

مردف از ی:

ما درین شهر غریبیم و درین ملك فقیر

بـه کمند تو گرفتار و بـه زلف تو اسیر

مثال از(ا):

آمدم تـا بار دیگر بوسه بـارانت کنم

هرچه دارم در بساط شوق قربانت کنم

۳- قید:

هر حرف ساکنی که بلافاصله قبل از «روی» آید و از حروف مدولین (ا، و،ی) نباشد به آن قید گفته می شود؛ مانند: عقل، نقل، ذکر وفکر، بلخ و سلخ، رزم و بزم، شهر و بهر.

در نزد بعضی ها اختلاف قید اگر قریب المخرج باشند جایز است؛ به حیث مثال: اگر در شعر شهر و بحر را قافیه سازند روا می دارند؛ مانند این بیت:

چه مصر و چه شام و چه بر و چه بحر

همـــه روســـتایند و شـــیراز شـــهر

۴- حرف تأسیس:

تنها به (ا) گفته می شود که میان او و روی یک حرف فاصله باشد.

۵- دخیل:

به حرفی گفته می شود که در بین حرف تأسیس و روی واقع شده باشد و دخیل لازمهٔ تأسیس است؛ به حیث مثال:

در واژه های یاور و خاور، تجاهل وتغافل، کامل و شامل،حرفهای(ا) حروف تأسیس و (و) و(هـ) از حروف دخیل عبارتند. اختلاف دخیل و صرف نظر کردن از تأسیس جایز است چنانچه تغافل را با بلبل و خاور را با گوهر و تجاهل را با تغافل قافیه می سازند.

اینها حرفهای اندکه قبل از روی می ایند و چهار حرف دیگری نیز می باشد که بعد از روی می آید و تغییر در آنها جایز نیست.

حرفهای که پس از روی می ایند و اختلاف شان جایز نیست.

۱- حرف وصل:

به حرفی گفته می شود که بلافاصله پس از روی واقع شود؛ مثلاً:

شب که در بستم و مست از می نابش کردم

ماه اگر حلقه به در کـــوفت جوابش کردم

ضمیر غایب ش که پس از ناب و جواب آمده است حرف وصل می باشد.

۲- حرف خروج:

حرفی را گویند که با حرف وصل پیوست باشد؛ مانند: دیدمش، پرسیدمش، دیدمت، پرسیدمت و ... که در آن حرف ش و حرف ت خروج است و درین بیت:

آنـکه از مــردمک دیــده وطن ساختمش

قدر نشناخت چو اشک از نظر انداختمش

در بیت فوق م حرف وصل و ش حرف خروج می باشد.

۳- خروج:

حرفی است که بعد از خروج می آید. استعمال این حروف در جمع نادرات است.

۴- نایر:

این حرف پس از مزید می آید و مانند آن چندان مورد استعمال ندارد. به این بیت توجه شود:

پریرویی که جان و دل اسیر چشم مستستش

زمــام اختیار مــا و دل هــر دو به دستستش

دربیت فوق س و ت با فتحهٔ قبل س قافیه و ت حرف روی است. س بعد از روی وصل و ت خروج، ت و ی خروج و ش نایر می باشد. نایر همیشه ساکن است.

حرکات قافیه:

حرکات حرفهای قافیه شش نوع است و شاعری آنرا در طی یک نظم بدینگونه بیان کرده است.

رس و اشباع است و حذ و ای نیک رای

بـــاز تــوجیه است و مـــجری و نفـــاذ

۱- مجری:

حرکت روی است هنگامی که به حرف وصل می پیوندد.

۲- توجیه:

به حرکت حرف ماقبل روی در صورتی که روی ساکن باشد گفته می شود.

۳- حذو:

حرکت حرفی را گویند که پیش از ردف و قید واقع شده باشد. حرف قبل از قید وقتی اختلاف آن جایز شده می تواند که روی متحرک باشد؛ به حیث مثال: درین رباعی:

گر سوز دلم یک نفس آهسته شود

وز درد درون راه نفس بسته شود

در دیده از آن آب همی گردانم

تاهر چه نه نقش تست آن شسته شود

که سخن بر سر بسته و شسته است. ولی اختلاف حذو که با ردف باشد جایز نیست.

۴- رس:

حرکت حرف پیش از تأسیس است به شرطی که فتحه یا زیر باشد نه ضمه یا کسره.

۵- اشباع:

عبارت از حرکت دخیل است و اختلاف آن تنها در صورتی جایز است که روی متحرک باشد.

۶- نفاذ:

وقتی که حرکت وصل به خروج می پیوندد آنرا نفاذ می نامند.

عیوب قافیه:

عیبهای که در قافیه صورت می پیوندد (۹) می باشد.

۱- غلو:

هرگاه در یک مصرع روی ساکن و در مصرع دیگر متحرک باشد از عیوب قافیه دانسته شده و به آن غلو گفته می شود؛ مثلاً درین شعر خواجه شمس الدین حافظ:

صلاح کار کجا و من خراب کـــجا
ببین تفاوت ره از کجاست تا به کجا

۲- تعدی: اختلاف حرف وصل است در صورتی که یکجا متحرک و جای دیگر ساکن باشد.

۳- اقوا:

اختلاف توجیه را اقوا می گویند که این اختلاف به جز در صورت متحرک بودن روی جایز نیست.

۴- اکفا:

وآن عبارت است از اختلاف روی که به صورت قطعی جایز نیست.

۵-اختلاف حرف قید:

۶-اختلاف خذو:

در صورتی که نور را با جور قافیه کنند.

۷- اختلاف ردف.

و آن قطعاً جایز نیست.

۸-اختلاف اشباع:

آن در صورتی به وقوع می پیوندد که روی مقید باشد؛ به حیث مثال: هر گاه در شعر عاقل را با تجاهل قافیه سازند.

۹- ایطا شایگان:

ایطا که دری زبانان به آن شایگان می گویند از قبیح ترین عیبهای قافیه است و آن در صورتی است که در شعر یک پسوند و یک یا چند واژه تکرار شود؛ مانند قافیه ساختن حاجتمند را با بهرمند و ستمگر را با افسونگر و گره گیر را با شبگیر.

این نوع شایگان را شایگان جلی و واضح می نامند و از آنجا که از عیوب قبیح است شاعران چیره دستی که از بکار بردن آن ناگزیرند در یکی از ابیات معذرت شان را بیان می کنند؛ چنانچه ایرج میرزا شاعر شیوا بیان معاصر ایران در

غزل بسیار معروف و زیبایش معذرت خود را از کار برد ایطا یا شایگان چنین ابراز داشته است:

نــزد اربــاب هنر در یــک دو بیت این غزل

قافیه گر شایگان شد عذر تقصیر است و من

یک نوع شایگان دیگر نیز وجود دارد که شایگان خفی نامیده می شود و آن در صورتی است که دانا را با بینا، گلها را با باغها و سیمین را با زرین و ماهی را با دانایی قافیه سازند.

ردیف

ردیف به آن واژه(کلمه) گفته می شود که پس از قافیه به صورت مستقل در هر بیت تکرار می آید، به حیث مثال:

درین غزل شیوای استاذ مرحوم صوفی عبدالحق بیتاب (رح)

دیریست ترا ای بت طناز ندیدم

یک جلوه نمودی دگرت باز ندیدم

آهنگ سرکوی تو سد بار نمودم

اما رخت از طالع ناساز ندیدم

حیرت زدهٔ روی توام بسکه شب و روز

سوی مه و خورشید هم از ناز ندیدم

در عشق بتان باخته ای نور نظر را

مانند تو بیتاب نظر باز ندیدم

و غزل حضرت قاری عبدالله ملک الشعرا که به این مطلع آغاز می شود:

ای به دور سر تو آفت دوران کاکل
فتنهٔ زلف ترا سلسله جنبان کاکل

و درین غزل حضرت ابوالمعانی بیدل قدس الله اسراره که مطلع آن چنین است:

باز برخود تهمت عیشی چو بلبل بسته ام
چند روزی آشیان در سایهٔ گل بسته ام

که در آنها واژه های« ندیدم، کاکل و بسته ام» ردیف می باشد.

اوزان شعر نیمایی یا شاعر معاصر

در اواخر سدهٔ ۱۳ خورشیدی توسط گویندهٔ به نام علی اسفندیاری معروف به نیما یوشیج در اوزان شعر که تا آن وقت معمول و قبول شده بود، تحول و تغییر به وجود آمد که نخست به نام شعر نو و سپس به نام شعر معاصر یاد شد.

نیما یوشیج در سال ۱۳۱۵ هـ.ق. درست ۱۱۵ سال قبل از امروز در یکی از دهکده های ولایات ایران به دنیا آمد. ۱۲ ساله بود که در شهر تهران مسکن گزین شد و در مدرسهٔ فرانسویهای واقع تهران درس خواند. او که زبان فراسه را آموخته بود با تأثر پذیری از شعر و ادبیات نو آن کشور قرار گرفت و در ارکان شعر عروضی که اکنون به نام کلاسیک یاد می شود، تغییراتی را پیشکش کرد که ظاهراً نو و بی سابقه به نظر می رسید، ولی در حقیقت دنبالهٔ همان نوآوریها و تغیراتی بود که قبل از او نیز در درازای تاریخ ادبیات زبان پربار دری صورت گرفته بود؛ مانند اقسام و انواع شعر خاصتاً در بحر طویل و مستزاد که خود بیانگر نو آوری، تحول و پویایی اشعار دریست.

او با سرایش قطعه شعری به نام غراب آغاز گر این نوع شعر گردید که بعد ها توسط بسیاری از شاعران دیگر به آن رنگ و جلوهٔ تازه یی داده شد که از آن جمله میتوان احمد شاملو، اخوان ثالث، سهراب سپهری، فریدون توللی، نادر نادرپور، فروغ فرخزاد و دیگران را نام برد.

این شعر در روند تکاملی خود اشکال ترکیب بند، چار پاره و موج را به خود گرفت؛ اما در مورد شعری به نام شعر سفید یا آزاد یاد می شود همان گونه که استاذ محمد شاه واصف باختری در رسالهٔ سرود و سخن در ترازو گفته است، باید گفت که این نوع شعر (شعر سپید یا آزاد) شعر خاور زمین نبوده، شعر باختر زمین یعنی شعر کشور های غربی است.

فرق اشعار نیمایی با اشعار کلاسیک زبان دری درین است که در اشعار کلاسیک از قصیده گرفته تا رباعی، مثلث و مستزاد ارکان عروضی(افاعیل و تفاعیل) دستخوش هیچ نوع تغییر و دیگرگونی نمی شود؛ به حیث مثال:

اگر یک قطعه شعر کلاسیک در بحر هزج و یا رمل و یا در بحر مضارع باشد تا پایان قطعه مراعات همان وزن حتمی و ضروری بوده تخطی از آن خطای شاعر محسوب می شود؛ ولی در اشعار معاصر قضیه این طور نیست و این تغییر ارکان نه تنها در یک قطعه و در یک بند، بلکه در یک مصرع نیز صورت می گیرد؛ مثلاً: در یک مصرع شاعر اجازه دارد که یک رکن شعرش از یک بحر و رکنی دیگرش را از بحری دیگر بیاورد و درین پاره نقل سخنانی از دکتر سروش شمیسا را از رسالهٔ آشنایی با عروض و قافیه بی مناسبت نمی دانم:

«وزن شعر نیمایی وزن عروضی است؛ چنانکه می دانید در اشعار نیمایی مصراعهای کوتاه و بلند هستند و لاجرم غالباً تعداد ها هجاها یا ارکان یک مصراع با مصراع بعد مساوی نیست. کوتاهي و بلندی مصاریع که تنها فرق آشکار بین عروض اشعار سنتی و اشعار نیمایی است در ادبیات مسبوق به سابقه است و به گونه‌یی در مستزاد دیده می شود؛ مانند این:

از دوست پیام آمد کاراسته کن کار　　　این است شریعت

مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن

که در بحر هزج بوده و رحاف آن اخرب مکفوف محذوف است.

آنگونه که دیده می شود، در شعر نیمایی شاعر خود را همانندۀ گویندۀ اشعار کلاسیک مقید به کار بردن یکسانی عروضی در دایرۀ بحور نمی داند؛ بلکه به هر اندازه که خود لازم داند آن را دراز و کوتاه می سازد؛ چنانچه نیما خود گفته است:« تا کنون مثلاً در فلان وزن هر مصراعی با مصراع دیگر از نگاه شمارۀ هجا ها برابر بود و درازی مصراعها به اندازۀ هم بود. و مصراع ناگزیر از یک جای معین آغاز می شد و در جای معین دیگری به انجام می رسید؛ ولی حالا من از یک جای معین مصراعها را آغاز می کنم و در جایی که بیان من اقتضا کند. آن جایی که لازم باشد آن را به پایان می رسانم.»

نکته یی که در سرایش شعر به هیچ نحوی از انحا و به هیچ شکلی از اشکال نباید نادیده گرفته شود، این است که در شعر تنها مسألۀ وزن مطرح نیست؛ بلکه هزار نکتۀ باریکتر از موی مسئالۀ دیگری است که نیز باید در نظر گرفته شود. از تناسب و تلازم گرفته تا انسجام، عذوبت و استحکام، زیبایی الفاظ ، جودت معنی و

داشتن پیام روشن و شفاف همه و همه باید با دقت و توانایی هر چه بیشتر رعایت گردد.

استاد واصف باختری در رسالهٔ سرود و سخن در ترازو که در سال ۱۳۷۰ش. از طرف انجمن نویسنده گان افغانستان به چاپ رسیده است، شرح نسبتاً مبسوطی در بارهٔ اشعار نیمایی بیان نموده؛ ولی با کمال تأسف باید اظهار داشت که در مورد قانونمندی و اصول آن در رسالهٔ یاد شده هیچگونه اشاره یی نکرده اند.

تنها دکتر سیروس شمیسا در رسالهٔ« آشنایی با عروض و قافیه» سخنانی درین مورد دارد که با نقل آن درین جا توجهٔ طالبان این فن را جلب می نماییم:« البته عروض شعر نیمایی شگرد ها و ریزه کاریهای خاص خود را دارد؛ چنانکه در صفحات گذشته به اشباع«va» به صورت «vā» در آغاز مصراع با آوردن مفعولن و مفعول به جای فعلاتن و فعلات در رکن آغازین اشاره شد. درین جا فقط به یک مورد مهم که پایان بندی شعر باشد اشاره می شود:

۱- برای اینکه خواننده و شنونده پایان مصراع را احساس کند باید در آخر مصراع یک یا دو صامت اضافه بر وزن آورد. و یا مصراع را به رکن غیر سالم مزاحف تمام کند.

۲- اگر رکن غیر سالم بود بهتر است در آن جا از قافیه(در معنای رسمیش) استفاده شود.

۳-عدم توجه به این نکته باعث می شود که شعر نو تبدیل به بحر طویل شود، یعنی پایان مصراعها احساس نشود و ارکان مصاریع پشت سر هم خوانده شوند.

۴- زیر هم نوشتن مصراعها نظر به همین نکته است. آغاز مجدد وزن آغاز مصراعی نوین است.

اینک با ایراد چند مثال از این گونه اشعار مطلع این مبحث را به مقطع انجام می رسانیم:

ترا من چشم در راهم
ترامن چشم در راهم شباهنگام
که می گیرند در شاخ تلاجن سایه ها رنگ سیاهی
وزان دلخسته گانت راست اندوهی فراهم
ترا من چشم در راهم
شباهنگام در آن دم که برجا دره ها چون مرده ماران خفته گانند.
در آن نوبت که بندد دست نیلوفر به پای سرو کوهی دام
گرم یاد آوری یا نه من از یادت نمی کاهم
ترا من چشم در راهم

که تقطیع آن چنین است:

ترا من چش	مدر راهم			
مفاعیلن	مفاعیلن			
ترا من چش	مدر راهم	شباهنگام		
مفاعیلن	مفاعیلن	مفاعیلان		
که می گیرن	د درشاخی	تلاجن ها	یهارنگی	سیاهی
مفاعیلن	مفاعیلن	مفاعیلن	مفاعیلن	فعولن

وزادلخس تگانت را س اندوهی فراهم
مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن فعولن
ترا من چش مدر راهم
مفاعیلن مفاعیلن
شباهنگا مدر آدم که برجادر رها چومر د مارا خف تگانند
مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیل
دران نوبت که بندد دس تنیلوفر بپایی سر وکوهی دام
مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلان
گرم یادآ وری یانه من از یادت نمی کاهم
مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیل
ترا من چش مدر در راهم
مفاعیلن مفاعیلن

طوری دیده می شود که شعر فوق در بحر هزج سروده شده که در آن زحافهای محذوف، مسبغ و مقصور به کار رفته است.

به نمونهٔ دیگری از شاعر توانا و معروف معاصر نادر نادرپور را مورد توجه قرار دهید.

ز پنهانگاه جنگلهای خاموش خزان دیده
به سویت باز خواهم گشت ای خورشید ای خورشید
ترا با دست سوی خویش خواهم خواند
ترا فریاد خواهم کرد ای خورشید ای خورشید

من اکنون قطره های ریز باران را
که همچون بال زنبوران خواب آلوده می ریزد
به روی غنچهٔ چشمان خود احساس خواهم کرد
من اکنون برگها را چون ملخها از زمین پرواز خواهم کرد
من اسفنج کبود ابرها را لمس خواهم کرد
وزان آبی به روی آتش پاییز خواهم ریخت
سپس آهنگ دیدار تو خواهم کرد ای خورشید ای خورشید
من اکنون کوله بار سهمگین بر دوش خود دارم
عجایب کوله باری تلخ وشیرین را بهم کرده
عجایب کوله باری توشهٔ شبهای بیداری
عجایب کوله باری هدیهٔ روزان بیماری
درو گنج نوازشها
درو رنج نیایشها
درو فریاد های مستی و هستی
درو اندوه ایام تهیدستی
من اکنون کوله باری بسته ام را پیش چشمت باز خواهم کرد
ای خورشید ای خورشید

تقطیع آن چنین است:

ز پنهانگا	هجنگل ها	یخاموشی	خزا دیده
مفاعیلن	مفاعیلن	مفاعیلن	مفاعیلن

به سویت با　ز هم خاهم　گشت ای خر　شید ای خر　شید
مفاعیلن　مفاعیلن　فاعلاتن　فاعلاتن　فاع
ترا بادس　تسویی خی　شخاهمخاد
مفاعیلن　مفاعیلن　مفاعیلان
ترا فریا　دخاهم کر　د ای خرشی　د ای خرشید
مفاعیلن　مفاعیلن　مفاعیلن　مفاعیلان
منکنوقط　رهایی ری　زباران
مفاعیلن　مفاعیلن　مفاعیل
که همچو با　لزنبورا　نخابالو　دمی ریزد
مفاعیلن　مفاعیلن　مفاعیلن　مفاعیلن
برویی غن　چیی چشما　نخد احسا　سخاهم کرد
مفاعیلن　مفاعیلن　مفاعیلن　مفاعیلان
منکنوبر　گهاراچو　ملخ ها از　زمی پروا　ز خاهم کرد
مفاعیلن　مفاعیلن　مفاعیلن　مفاعیلن　مفاعیلان
منسفنجی　کبودی اب　رها را لم　سخاهم کرد
مفاعیلن　مفاعیلن　مفاعیلن　مفاعیلان
وزاآبی　به روی آ　تشی یابی　زخاهم ریخ
مفاعیلن　مفاعیلن　مفاعیلن　مفاعیَلان
سپس آهن گدیداری　تخاهم کر　دای خرشی　دای خرشید
مفاعیلن　مفاعیلن　مفاعیلن　مفاعیلن　مفاعیلان

منکنوکو لباری سه مگی بردو شخد دارم
مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن
عجایب کو لباری تل خمشیری ا بهم کرده
مفاعیلن مفاعیلن فعلات مفاعیل
عجایب کو لباری تو شبی شبها ببیداری
مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن
عجایب کو لباری هد بیسی روزا نبیماری
مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن
درو گنجی نوازشها
مفاعیلن مفاعیلن
درو رنجی نیایشها
مفاعیلن مفاعیلن
دورو فریا دعایی مس تیوهستی
مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن
درو اندو هـ اییامی تهیدستی
مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن
منکنوکو لباری بس ته ام را پی شچشمت با ز خاهم کرد
مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلان
ای خرشید ای خرشید
مفعولان مفعولان

نمونهٔ دیگر در وزن مجتث:

تمام روز در آیینه گریه می کردم

بهار پنجره ام را

به وهم سبز درختان سپرده بود

تنم به پیلهٔ نهاییم نمی گنجید

فروغ فرخزاد

که اینگونه تقطیع می شود:

تمام رو	ز درایی	نگریه می	کردم
مفاعلن	فعلاتن	فعلاتن	فعلن
بهارپن	جر ام را		
مفاعلن	فعلاتن		
به وهم سب	ز درختا	سپرده بود	
مفاعلن	فعلاتن	مفاعیلان	
تنم بپی	لیبی نها	ییم نمی	گنجید
مفاعلن	مفاعلن	مفاعلن	فعلان

به این شعر نیما توجه کنید.

ای فسانه فسانه فسانه

ای خدنگ ترا من نشانه

ای علاج دل ای داروی درد

همرهٔ گریهٔ شبانه

بیا من سوخته در چه کاری

که چنین تقطیع می شود:

ای فسانه ـ فاعلات ـ فسانه ـ فعولن ـ فسانه ـ فعولن

ای خدنگ ـ فاعلات ـ ترا من ـ فعولن ـ نشانه ـ فعولن

همره یی گر ـ فاعلاتن ـ یهایی ـ فعولن ـ شبانه ـ فعلون

آنگونه که به مشاهده می رسد در شعر بالا فاعلاتن و فعولن به کار رفته که از بحر های رمل و تقارب می باشند.

شعر سهراب سپهری را من حیث نمونۀ این نوع شعر تقدیم ادب دوستان می نماییم.

خانۀ دوست کجاست

در فلق بود که پرسید سوار

رهگذر شاخۀ نوری که به لب داشت به تاریکی شنها بخشید

و به انگشت نشان داد سپیداری و گفت

نرسیده به درخت

خانه یی دو سکجاست

فاعلاتن فعلات

در فلق بو د کپرسی دسوار

فاعلاتن فعلاتن فعلات

رهگذر شا خیی نوری که به لب دا شبتاری کیی شنها بخشید

فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلان

وبه انگش	تنشادا	د سپیدا	ری و گفت
فعلاتن	فعلاتن	فعلاتن	فاعلات
نرسیده	بدرخت		
فعلات	فعلات		

نمونهٔ دیگر از شفیعی کدکنی:

صبح آمده است برخیز

وین خواب و خسته گی را در شط شب رها کن

مستان نیمه شب را

بار دیگر به فریاد

در کوچه ها صدا کن

خواب دریچه ها را با نعره سنگ بشکن

دورازه های شب را روبر دریچه واکن

که تقطیع آن به این صورت است:

صبحام	دست برخیز		
مفعول	فاعلیان		
وی خاب	خسته گی را	در شطی شب	رها کن
مفعول	فاعلاتن	فاعلاتن	فعولن
مستان	نیم شب را		
مفعول	فاعلاتن		
بار دیگر	بفریاد		

فاعلاتن	مفاعیل		
در کوچه	سدا کن		
مفعول	فاعلن		
خابی د	ریچه ها را	با نعر	سنگ بشکن
مفعول	فاعلاتن	مفعول	فاعلاتن
درواز	های شب را	بر روی	صبح واکن
مفعول	فاعلاتن	مفعول	فاعلاتن

نکتهٔ دیگری که قابل یادآوری است، اینست که در شعر نیمایی هر گاه در آغاز رکن به جای فعلاتن فاعلاتن و به جای مفاعلن مفاعیل آورده شود جایز است و اغلب اوقات مصراعها با چنین تغییر آغاز می یابد.

و من الله توفیق

مآخذ

۱-المعجم فی معاییر اشعار عجم- از قیس رازی.

۲-قافیه و عروض استاذ بیتاب.

۳-وزن شعر فارسی- از دکتر خانلری.

۴-غیاث اللغات

۵-عروض صیفی.

۶-آشنایی با عروض، از دکتر شمیسا

۷-سخن در ترازو، از واصف باختری.

آثارچاپ شده:

اشعهٔ زرین، تذکرهٔ عرفای غزنی

دستور زبان دری

تاریخ ادبیات

گلستان لطافت، در فن بیان و چگونگی آثار ادبی

درست نویسی و آیین نگارش

نگرشی بر تازیانه های سلوک

سلطان محمود و فردوسی

در سوگ بهار، شعر

رنگ اثر، شعر

صهبای عشق، شعر

ترازوی طلایی، آسانترین طریقهٔ فراگیری عروض

آثاری که به زودی چاپ میشوند:

بهار سخن، تذکرهٔ شاعران پیشینه روزگار غزنی

بزم سخن، تذکرهٔ شاعران معاصر غزنی

شهصوار اسلام، سلطان محمود در آیینهٔ تاریخ



محمد اکبر سنا غزنوی فرزند مرحوم محمد علم در ۱۴ قوس ۱۳۱۹ خورشیدی در گذر کلالی واقع بخش قدیمی مدینهٔ الاولیای غزنی چشم به جهان گشوده است. تحصیلاتش را در متوسطهٔ سنایی، لیسهٔ عالی غازی و دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه کابل به پایان رسانیده و از سال ۱۳۴۵ تا ۱۳۷۸ به حیث معلم ایفای وظیفه کرده است. از آغاز سال تعلیمی ۱۳۸۱ دوباره به صفت استاد ادبیات در لیسهٔ عالی حبیبیه عز تقرر یافته است.

او در سال ۱۳۳۴ خورشیدی به سرودن شعر و نوشتن مقالات اجتماعی، اصلاحی و ادبی دست یازیده است. افزون برین در عرسهای مولانا جلال الدین محمد بلخی و ابوالمعانی بیدل سهم فعال و به تدویر عرسهای حکیم سنایی غزنوی و تأسیس انجمن فرهنگی حکیم سنایی نقش ابتکاری داشته است. از سال ۱۳۸۱ تا ۱۳۸۳ مدیر مسؤول نشریهٔ بی طرف و غیر دولتی نیز بوده است.

آثار چاپ شده:

۱-اشعهٔ زرین ـ تذکرهٔ عرفای غزنین.
۲-دستور زبان دری
۳-گلستان لطافت در فن بدیع و انواع نظم و نثر
۴-بوستان لطافت، در فن بیان و چگونگی آثار ادبی
۵-تاریخ ادبیات دری
۶-سلطان محمود و فردوسی
۷-نگرشی بر تازیانه های سلوک
۸-در سوگ بهار(شعر)
۹-رنگ اثر(شعر)
۱۰-صهبای عشق(شعر)
۱۱-تعداد زیادی از مقالات
۱۲-آیین نگارش و درست نویسی

آثاری که آمادهٔ چاپ است:

۱-بزم سخن در شرح شاعران معاصر غزنی
۲-بهار سخن در شرح احوال شاعران پیشینهٔ روزگار غزنی



